پرهیز از اندیشه‌های تکفیری

ترجمه تطهیر المناهج من التکفیر

مؤلف: عبدالله دشتی

مترجم: کاظم حاتم طائی

بسم الله الرحمن الرحیم

پرهیز از اندیشه های تکفیری

نویسنده:

عبدالله دشتی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پرهیز از اندیشه های تکفیری

مشخصات کتاب

سرشناسه : دشتی، عبدالله

عنوان قراردادی : تطهیرالمناهج من‌التکفیر .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : پرهیز از اندیشه‌های تکفیری: ترجمه تطهیرالمنهاج من‌التکفیر/ مولف عبدالله دشتی؛ مترجم کاظم حاتمی‌طبری؛ [برای‌حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت].

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال : ۰-۳۱۰-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ اول)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۹۰ .

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : تکفیر

موضوع : شرک

شناسه افزوده : حاتمی طبری، کاظم ،۱۳۴۷، -مترجم

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

رده بندی کنگره : BP۲۲۵/۳/د۵ت۱ ۶۰۴۱ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۶۸۷۹

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص: ۶

دیباچه

ص: ۷

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

اختلاف برداشت از متون در بین پیروان هر دین و آئینی همواره رایج بوده و مسلمانان نیز از این اصل بر کنار نیستند. از این‌رو، اندیشمندان اسلامی تا زمانی که اندیشه جدید و اختلاف برداشت نوسبب انکار اصلی از اصول اسلام نگردیده و یا موجب تغییر ماهیت آن نشده باشد و مستند به کتاب و سنت و حکم عقل قطعی باشد، آن را اندیشه اسلامی تلقی نموده و احکام اسلامی را بر صاحب آن اندیشه جاری می‌کنند.

اما برخی جریان‌ها و گروه‌ها نیز گاه و بیگاه در امت اسلامی سر برکشیده‌اند و معیار حق و اسلامیت را

اندیشه خود دانسته و هرگونه اندیشه مخالف را برنتابیده و محکوم به کفر نموده‌اند. نمونه بارز این جریانات را در صدر اسلام، در میان خوارج می‌توان یافت. این جریان همواره برای امت اسلامی مشکل آفرین بوده است و امروزه

ص۸

وهابیان نیز در این راه گام نهاده و هر گونه اندیشه و باور اسلامی را با محک ناصواب خود می‌سنجند و به راحتی حکم تکفیر و قتل و نابودی صاحب اندیشه را صادر می‌نمایند. اما معیارها و ضابطه‌های آنان برای تکفیر چیست؟ دلایل آن کدام است؟ و راه برون رفت از این‌گونه اندیشه‌ها چیست؟

این پرسش‌ها مباحثی است که محقق ارجمند عبدالله دشتی به تحقیق آن نشسته و استاد ارجمند حاتمی طبری با قلم شیوای خود آن را به فارسی برگردان نموده است. ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این اثر نیز همچون دیگر آثار این مرکز مورد توجه ارباب فکر و اندیشه قرار گیرد.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

مقدمه

ص۹

بی‌شک، وحدت و کنار گذاشتن اختلافات، هدف هر مسلمانی است که در اندیشه خیرخواهی برای اسلام و جوامع اسلامی باشد. البته وحدت به معنای زدودن تمام تفاوت‌های موجود در جوامع اسلامی نیست، بلکه معنای آن، تفاهم و نزدیکی دیدگاه‌ها بین جوامع مختلف و متفاوتِ موجود در دایره کلی اسلام است؛ به گونه‌ای که هر جمعیت و طایفه‌ای، عنوان کلی اسلام را بر دیگر طوایف منطبق بداند.

بنابراین، مطرح کردن مباحثی که در آن، از موارد اختلاف یا از طوایفی یاد شود که دستخوش اختلاف با یکدیگر
هستند، لزوماً به معنای برافروختن شعله کینه و دشمنی نیست، بلکه گاه، ممکن است کاملًا بر عکس و در جهت محکم کردن پایه‌های محبت و دوستی در میان همان گروه‌های جدا از هم باشد. این امر مبتنی بر دو اصل کلی (در ذهن افراد) است:

اول اینکه این افراد، همه برادران مسلمان من هستند که باید تمام محبت قلبی خود را نثارشان کنم.

ص: ۱۰

دیگر اینکه آنها نیز برای اعتقادات خود دلایلی دارند که پیش خودشان پذیرفتنی است و باید به رأی و دیدگاهشان، هر چند نزد من باطل باشد، احترام بگزارم.

نتیجه اینکه در هر اختلاف و تفاوتی، نکته مهم و مطلوب، عمل به سخن خدای متعال است که می‌فرماید: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا؛ «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید». (آل‌عمران: ۱۰۳) و این سخن که وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ؛ «و با هم نزاع مکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود». (انفال: ۴۶).

کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که اختلاف دیدگاه در میان مسلمانان هست و این، واقعیتی انکارناپذیر است. قرآن نیز بر این مسئله تصریح کرده که قِوام زندگی بشر بر وجود چنین اختلافاتی است:

وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (هود: ۱۱۸ و ۱۱۹)

و اگر پروردگار تو می‌خواست، همانا همه مردم را امّت واحدی قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلافند؛ مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است. و وعده پروردگارت [چنین] تحقّق پذیرفته است [که] «البتّه جهنّم را از جنّ و انس یکسره پر خواهم کرد».

این امر نه تنها در میان دو یا چند طایفه، بلکه در میان افراد یک طایفه نیز ممکن است وجود داشته باشد و حقیقتی است که آن را در زندگی اجتماعی، آشکارا می‌بینیم و لمس می‌کنیم.

ص ۱۱

مشکل مهمی که می‌خواهیم بر آن تمرکز کنیم، این است که وقتی یکی از طرفین معتقد باشد هیچ مجالی برای نزدیک شدن به افکار و عقاید دیگران نیست و پا را از این هم فراتر نهد و طرف مقابل را- که فرض بر این است دست کم، در نامِ مسلمانی و زندگی در جامعه اسلامی با او شریک است- خارج از دایره دین بداند و برای اخراج او از امت اسلام چوب تکفیر بردارد. در این صورت، جایی برای تحقق وحدت باقی نخواهد ماند و اینجاست که شیطان در گیرودار نزاع و سستی- با تمام خطرها و نتایج نابودکننده‌ای که برای اسلام دارد- سر بر می‌آورد.

وجود این گروه و افکار ویرانگرشان، امت را به سوی درگیری و حتی جنگ و کشتار داخلی می‌کشاند و

زمینه مهم و اساسی را برای مداخله‌بیگانگان فراهم می‌کند؛ همان چیزی که امروزه آن را لمس می‌کنیم. دردها و مصیبت‌هایی که همین افکار برای امت اسلام به بار آورده و همه امت را در بر گرفته است، به گروه خاصی اختصاص ندارد. اینجاست که باید از سخن خدای تعالی عبرت گرفت که می‌فرماید:

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (انفال: ۲۵)

و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد، بترسید و بدانید که خدا سخت‌کیفر است.

البته این امت همواره فرزندان مخلصی داشته است که دغدغه رفع مشکلات را داشته و در راه انتشار روح دوستی و محبت بین ممالک و طوایف اسلامی مختلف تلاش کرده‌اند.

ص۱۲

ما معتقدیم که اولین گام در راه تحقق وحدت در برابر اندیشه‌های این دسته تکفیری، توضیح این نکته است که آنان در این راه به خطا رفته‌اند. این چکیده خیرخواهی ما و هدفی است که از نگاشتن این سطور داریم.

درست است که می‌توان بسیاری از مشکلاتِ مخالفت و اختلافِ میان مسلمانان را از راه دعوت به وحدت اسلامی و دوستی و برادری میان مسلمانان و برگزاری کنفرانس‌های مبارک در این راستا حل و فصل کرد؛ با این حال، گمان نمی‌کنم که [اکتفا کردن به] چنین دعوت‌ها و چنین کنفرانس‌هایی در برابر اقدامات این گروه تکفیری چندان ثمربخش باشد؛ زیرا دعوت به وحدت و دوستی و مقابله با دشمن مشترک، با کسی که تو را تکفیر می‌کند و مشرک می‌داند، چه فایده‌ای خواهد داشت؟ گویا زبان حال چنین شخصی این است که: آیا از من می‌خواهید دست در دست شما بگذارم، درحالی‌که شما در نظر من برجسته‌ترین مصداق‌های کفر و شرک هستید؟ آیا برای مقابله با کافری، دست در دست مشرکی بگذارم؟ خطری از این دست را جز با تبیین نقاط ضعفِ دیدگاه آنان درباره کفر و ایمان و شرک و توحید نمی‌توان برطرف کرد.

خلاصه اینکه کمین‌گاه خطر که جوامع اسلامی را تهدید می‌کند، تنها وجود اختلاف نیست که بر عکس، وجود اختلاف، نشان از حالتی طبیعی دارد و باید هم وجود داشته باشد. کمین‌گاه خطر تنها گروه‌های انحصارطلبی هستند که می‌خواهند دیدگاه خاص خود را بر دیگرانی که با آنها در یک جامعه زندگی می‌کنند، تحمیل کنند.

ص۱۳

خطرنـاک‌ترین کارشان نیز این است که همه کسانی را که در برخی دیـدگاه‌ها با آنان مخالف هسـتند، کافر و خارج از دین اسـلام تلقی می‌کننـد. آن هم نه تنهـا کفر که کفر به تنهـایی، چیز سـاده‌ای است؛ زیرا یکی از انواعِ آن، کفرِ اهل کتاب است که اسـلام به آنها پناه داده [و آنان را اهل ذمّه خوانده است] و یهودیان و مسیحیان این‌گونه‌اند.

با این حال، بدترین و خطرناک‌ترین نوع تکفیر آن است که انسان به خود جرئت دهد و مسـلمانی را که شهادتین می‌گوید، مشرک بداند؛ زیرا شرک به خداوند، بدترین گمراهی است که می‌تواند دامن‌گیر بشر شود. خداوند متعال نیز فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَری إِثْماً عَظِیماً (نساء: ۴۸)

به یقین خـدا، این [گناه] را که به او شـرک ورزیـده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد، می‌بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین، دروغی بافته و گناهی بزرگ مرتکب شده است.

موضوع خطرنـاک‌تر این است که [این گروه] هر کس را به کفرِ از نوع شـرک متهم‌کننـد، بی‌درنگ حکم هـدر شـدن خون و مباح شدن مال وی را صادر می‌کنند.

ص۱۴

مباحث مقدماتی

اشاره

ص۱۵

تکفیر به تهمتِ شرک

مسئله‌ای که دوست دارم قدری آن را شرح کنم، به فهم نادر و نادرست از توحید و شرک مربوط می‌شود که اینک به عنوان دیدگاهی خطرناک در میان جوانان مسلمان به ویژه در خلیج [فارس] و جزیره‌العرب در حال انتشار است و نقشه سیاسی جهان را از این رو به آن رو کرده است؛ آنجا که بیشتر مسلمانانِ گوینده شهادتین را به تهمت شرک، از دایره اسلام بیرون رانده است.

این یک ادعای بزرگ در حقِّ مسلمانانِ گوینده شهادتین است که بدن هر انسان دارای فطرت سالم به سبب آن می‌لرزد. سؤال این است که چگونه تعداد زیادی از جوانان مسلمان این ادعا را پذیرفته و به آن ایمان آورده‌اند؟ دردناک‌تر این است که چگونه برخی از آنان را قانع می‌کنند که مرتکب فجیع‌ترین جنایت‌های عصر جدید شوند که نمونه آن، انفجارهای انتحاری و بمب‌گذاری‌هایی است که دیگر به صورت روزانه از شبکه‌های ماهواره‌ای شاهد آن هستیم؟

ص۱۶

چرا در نظر این افراد، خطر ارتش رژیم صهیونیستی کمتر از مسلمانان است که این‌گونه به جان زنان و کودکان و سالمندانِ ملت مسلمان عراق افتاده‌اند؟ آیا جز این است که در دیدگاه اینان، ارتش رژیم صهیونیستی، کافرِ کتابی است، اما ملت عراق یک ملت مشرک به حساب می‌آید؟

آنها مغز این جوانان را از این عقیده پر کرده‌اند که: عراق اینک (وطنی) برای شرک و مشرکان شده است به گونه‌ای که دیگر یک جامعه اسلامی به حساب نمی‌آید. البته این تفکر گمراه‌کننده تکفیری، بدون تلاش وسیع و فراگیر سردمداران آن برای تحریف معیارهای شرک و توحید نزد جوانان فریب‌خورده به موفقیت نمی‌رسید. صد البته که به همین مقدار نیز بسنده نکردند و گمراهی را به جایی رساندند که در جواز قتل و کشتار، میان بزرگ و کوچک، کودک و سالمند و مرد و زن فرقی نگذاشتند و همه حرمت‌ها و حریم‌هایی را که اسلام برای افراد قرار داده است، زیر پا نهادند. این تفکر گمراهانه، بزرگ‌ترین منبع و انگیزه برای رویدادهای تلخ و فجایعی است که اینک در عرصه سیاسی شاهد به اجرا درآمدن آنها بر ضد مسلمان و کلًا بر ضد انسانیت هستیم؛ آن هم به نام اسلام!

با تأسف شدید باید گفت مهم‌ترین و بزرگ‌ترین خطر این است که برخی از کسانی که از سرِ اخلاص، با تروریسم مبارزه می‌کنند، ناخودآگاه زیر چتر این تفکر خطرناک داخل می‌شوند؛ زیرا این تفکر به مهم‌ترین مراکز آموزشی جامعه (مدرسه‌ها و شیوه‌های آموزشی) سرایت کرده است. در این مراکز دیده می‌شود که به

ص۱۷

جای تـدریس قرآن کریم و سـنت پاک نبوی و معیارهای شـرک و توحید، دیدگاه‌های گمراهانه این تکفیریان و فهم نادرست آنان از مفهوم شرک و توحید تدریس می‌شود.

اینک برای نمونه- و نه به عنوان ذکر تمامی موارد- به دو مورد اشاره می‌کنیم.

نمونه اول: چند جمله از کتاب درسی کلاس نهم را با عنوان «معنای عبادت و کسی که مستحق عبادت است» می‌خوانیم:

هر کس به درگاه غیر خدا دعا کند، برای غیر خدا قربانی کند، برای غیر خدا نذر کند یا از مرده‌ای یا غایبی، یا زنده حاضری چیزی بخواهـد که جز خـدا کسـی قادر به انجامش نیست، به خـدا شـرک ورزیده و به شـرک اکبر مبتلا شده است. فرقی ندارد این نوع از عبـادت برای بُتی باشـد یا درختی، یا سـنگی، یا پیامبری از پیامبران خـدا یا ولی‌یی از اولیای خـدا. همه اینها شـرک است و خـداوند عزّوجلّ راضـی نیست که کسـی در عبادت او شـریک باشـد، نه بزرگ قومی، نه پیامبر مرسـلی و نه ولی‌یی و نه هیـچ کس دیگری؛ چون خدا می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظِيماً (نساء: ۴۸)

همانا خدا این را که به او شـرک ورزیده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد، می‌بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین، دروغی بافته و گناهی بزرگ مرتکب شده است.

نیز فرموده است:

وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً (جن: ۱۸)

و مسجدها از آنِ خداست و با وجود خدای یکتا، کسی را به خدایی نخوانید.

ص۱۸

و فرموده است: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً؛ «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نگردانید ...». (نساء: ۳۶)

بـا تـأسف شدیـد، اینک [می‌بینیم] در بعضـی از شـهرها، برخی افراد، قبرها را همچون بُت به جای خـدای تعالی می‌پرسـتند. مردم به سوی این قبرها می‌رونـد و از صاحبان آن قبرها حاجت می‌خواهنـد و دلیلشان این است که آنها مردمان صالحی بوده‌انـد و نزد خـدا آبرو دارنـد. آنها فراموش کرده‌انـد که- به خـدا قسم- این دلیل، همان سـخن مشـرکان است که خداوند متعال در قرآن از آنها نقل فرموده است:

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا یَعْلَمُ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (یونس: ۱۸)

و به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنها زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد و می‌گویند: «اینها نزد خدا شفاعتگر ما هستند». بگو: آیا خدا را به چیزی که در آسمان و زمین نداند، آگاه می‌گردانید؟ او

پاک‌تر و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‌سازند.

و أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللَّهِ زُلْفی إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی ما هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّارٌ (زمر: ۳)

آگـاه باشـید: آیین پاک از آنِ خـداست و کسانی که به جای او، دوسـتانی برای خود گرفته‌انـد [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم. البته خدا میان آنان درباره آنچه بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد.

ص۱۹

در حقیقت، خدا کسی را که دروغ‌پردازِ ناسپاس است، هدایت نمی‌کند. (۱)

دومین نمونه از کتاب علوم تربیتی کلاس دهم است و به مراتب، خطرناک‌تر از مورد قبلی است؛ زیرا در آن، تصریح می‌شود که حکم چنین افرادی، قتل است.

در این کتاب، با عنوان «نواقض توحید» یا چیزهایی که توحید را از بین می‌برد، آمده است:

شرک بر دو نوع است:

الف) شرک اکبر: شرک اکبر عبارت از این است که یک عمل عبادی از هر نوع که باشد، برای غیر خدا به انجام برسد؛ مانند دعا کردن برای غیر خداوند عزّوجلّ یا تقرب جستن به آن شخص یا چیز (غیر خدا) به وسیله قربانی کردن یا نذر کردن برای او، چه قبری باشد یا جنّی یا شیطانی و ترسیدن از مردگان یا غیر آنها که مثلًا بتوانند ضرری به او برسانند یا او را بیمار کنند و پرستیدن غیر خدا مانند کسانی که گوساله‌پرست، ستاره‌پرست، سنگ‌پرست یا بت‌پرست شدند که خدای تعالی درباره اینها می‌فرماید:

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ (یونس: ۱۸)

و به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنها زیان می‌رساند و نه به آنها سود می‌دهد. و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعت‌گران ما هستند ....

سپس در پایین صفحه جدولی ترسیم کرده و در آن، تفاوت حکم شرک اکبر با شرک اصغر را بیان داشته است و می‌نویسد:

۱- کتاب تربیت اسلامی مربوط به کلاس نهم در دولت کویت، صص ۲۲ و ۲۳، چاپ دوم، ۱۴۲۳. ق.

ص ۲۰

کسانی که مبتلا به شرک اکبر باشند، از دین اسلام خارج شده و حکم این افراد به لحاظ مجازات و کیفر، اباحه خون و مال آنان و مخَلَّد بودن در آتش جهنم است. (۱)

البته این مطلب را وقتی به دانش‌آموزان می‌آموزند که قبل از آن، به آنها آموخته‌اند زائران قبرها، همه از مشرکان هستند.

عوامل انتشار اندیشه تکفیری

مهم این است که این اندیشه اینک ذهن بسیاری از جوانان مسلمان را در منطقه خلیج [فارس] و جزیره‌العرب پر کرده است و شکی نیست که در میان آنها کسانی یافت می‌شوند که اسلام و

امت اسلامی را خالصانه دوست دارند، اما منتشر شدن این فکر به دو عامل اصلی باز می‌گردد:

۱. توانایی مالی: شکی نیست که وجود قدرت اقتصادی در کسانی که به این مبانی باور دارند، در انتشار این تفکر و رساندن آن به کشورهای دور از جهان اسلام نقش بزرگی دارد.

۲. نیرنگ بازی با قرآن: کسانی که کتاب‌های مؤسسان این فکر و عقیده را بررسی کنند، خواهند دید علاوه بر قدرت مالی، از عامل دیگری هم نباید غافل بود که در جذب جوانان نقش مهمی داشته و سبب افزایش پیروان این دیدگاه و این برداشت [نادرست] از توحید و شرک و انتشار آن در کشورهای مسلمان شده است.

این عامل به طور خلاصه آن است که آنها از راه استناد به برخی از

۱- کتاب تربیت اسلامی مربوط به کلاس دهم کشور کویت، صص ۴۴ و ۴۵، چاپ دوم، ۱۴۲۳. ق.

ص۲۱

آیات قرآن که مدّعی هستند به صورت کاملا شفاف و رسا بر اعتقاد آنان دلالت دارد، لباسی قرآنی بر اعتقادات خود پوشانده‌اند و اساس تفکر آموزشی و پرورشی این افراد بر پایه این نوع برداشت از این آیات شکل گرفته است. در نتیجه، این رنگ و لعاب قرآنی در انتشار فهم نادرست و دیدگاه گمراه کننده آنان نقش بزرگی ایفا کرده است.

نوشتاری که در دست دارید، با این هدف نگاشته شده است که میزان اشتباهی را که صاحبان این تفکر در آن قرار دارند و نادرستی قرائت آنان را از آیاتی که به آن استناد کرده‌اند، آشکار کند. این بیان، به یاری خدا، برای نجات جوانان از چنگال این دیدگاه خطرناک، مفید خواهد بود.

تبیینِ دیدگاه تکفیری

دیدگاه تکفیری که ما از آن سخن می‌گوییم، بر اساس تعریفِ دو گونه توحید و دو گونه شرک- در مقابل آن دو توحید- شکل گرفته است: توحید در ربوبیت و توحید در الوهیت و در مقابل، شرک در ربوبیت و شرک در الوهیت (که گاه از آن به شرک در عبادت نیز تعبیر می‌کنند). این دیدگاه، بر آیات توحید و شرک در قرآن مبتنی است که به همین شکل تقسیم‌بندی کرده است.

منظور از توحید در ربوبیت چیست؟

توحید در ربوبیت این است که خداوند متعال را در آفرینش، تسلط و تدبیر، تنها و بی‌شریک بدانیم. این اصطلاح از معنای لغوی کلمه «رب» ناشی می‌شود. «ابن فارس» می‌گوید:

ص۲۲

(ر) و (ب) بر چنـد معنای اصولی دلالت می کند: اول، اصـلاح یک چیز و مراقبت دایم از آن. بنابراین، ربّ یعنی مالک و صاحب و رب، یعنی کسی که چیزی را اصلاح می کند ... و خدای تعالی، ربّ است؛ چون احوال بندگان خود را اصلاح می کند .... (۱)

منظور از توحید در الوهیت چیست؟

توحیـد در الوهیت (که از آن به توحیـد در عبـادت نیز تعبیر می‌شود) این است که در مقـام پرسـتش، اطاعت و بنـدگی، برای خـدا، شریکی قرار داده نشود.(۲) بنابراین، نماز و سجده تو باید برای خدا باشد، و نه برای هیچ موجود دیگری. این معنا نیز از معنای لغوی کلمه «اله» ریشه می گیرد. «ابن فارس» گفته است:

اله مرکب از همزه و لام و هاء است که یک معنای اصـلی را می‌رسانـد و آن، تعبّـد است. پس إله همان الله تعالی است و به این نام نامیده شده؛ چون تنها اوست که معبود است و چون گفته شود: آن مرد متألّه شد، یعنی متعبّد شد .... (۳)

بنابر این اختلافِ در معنای لغوی، فرق بین معنای دو کلمه «رب» و «اله» در سوره مبارکه ناس روشن می‌شود که خداونـد فرمود: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ* مَلِکِ النَّاسِ* إِلهِ النَّاسِ (ناس: ۱- ۳)؛ «بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم؛ پادشاه مردم؛ معبود مردم».

اشکال بر این تقسیم‌بندی

این تقسیم و جدا کردن دو مفهوم از یکدیگر به لحاظ نظری

۱- معجم مقاییس اللغه، ص ۳۸ع.

۲- القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۴.

۳- معجم مقاییس اللغه، ص ۶۹.

ص۲۳

پـذیرفته است، امـا به لحـاظ عملی یـک پژوهشـگر می‌بینـدکه ادیـان، بر اساس تلازم بین این دو مفهوم پدیـد آمدنـد و این نزد همه دین‌هـا حتی ادیـان منحرف و شـرک‌آلود یـک اصـل است. منظور ما از این سـخن آن است که پیروان ادیان مختلف اگر به ربوبیت یـک موجود معتقـد شونـد- به این معنا که او را دارای قـدرت ذاتی و مسـتقل در سودرسانی یا زیان‌رسانی بداننـد- او را عبادت هم می‌کنند- به این معنا که در همه امور عبادی و شـعایر دینی خود، او را در نظر می‌گیرند- یعنی برای او شأنی در ربوبیت قائل هستند. البته این امر، این فرضـیه را نفی نمی‌کند که ممکن است گروهی باشـند که به این اصل اعتقاد نداشـته باشند و کسی را بندگی کنند که به ربوبیت او یعنی به تـأثیر مسـتقل او در همه یـا بخشـی از امورِ هستی ایمـان و اعتقـادی ندارنـد. در این صورت، عقیـده آنها بر اساس تفکیک بین دو امر ربوبیت و الوهیت استوار است؛ یعنی بر خلاف اصل و ملازمه‌ای که نزد بیشتر انسان‌ها پذیرفته شده است.

چرا تکفیری‌ها اکثریتِ امّت را به شرک محکوم می‌کنند؟

صاحبـان این دیـدگاهِ خـاص، پس از تفکیـکِ این دو مفهـوم، دو ادّعـای اساسـی کردنـد که از طریق این دو ادّعـا، جمع کـثیری از مسلمانان را به شرک محکوم کردند:

ادّعای اول- مشـرکان، شـرک در ربوبیت نداشـتند. صاحبان این دیدگاه بر این نکته تأکید دارند که تمام انسان‌های مشرک از جمله مشرکان قریش، در ربوبیت خدا شرک نداشتند، بلکه از این جنبه

ص ۲۴

موحد بودند و شرک آنها منحصر در شرک در الوهیت بود. آنها برای اثبات این نظریه، به تعدادی از آیات قرآن استدلال می کنند. ادّعـای دوم- امروزه مسـلمانان جهـان بـه شـرک در الـوهیت دچـار هسـتند. اینهـا در این ادّعـا، برخی اعمـال را که مسـلمانان انجـام می‌دهنـد، از مصـداق‌های شـرک در الوهیت می‌انگارنـد. آنهـا چنین می‌پندارنـد که نـذر، قربانی و دعا از جمله عباداتی هسـتند که امروزه مسـلمانان در انجام دادن آنها، کسانی غیر از خـدای تعالی را در نظر می گیرنـد و این کارها را برای آنها انجام می‌دهند. پس نیت غیر خدا کردن در عبادت موجب وقوع در شرک در الوهیت است.

نتیجه این دو ادّعای ویرانگر

نتیجه‌ای که از این دو ادعا گرفته می‌شود، این است که آن دسته از مسلمانان که کارهایی می کنند که-

به نظر این فرقه- با توحید در الوهیت منافات دارد، همچون مشـرکانِ صدر اسلام، مشرک هستند و بر این اساس، همچنان‌که خون و مال مشـرکان در صدر اسـلام مباح بود، خون و مال این مسلمانان هم مباح است؛ زیرا بین این دو طایفه، تفاوتی نیست و همه آنها از نظر توحید در الوهیت، مشرک هستند، اگر چه به توحید در ربوبیت اعتقاد داشته باشند.

بنـابراین، از احساسات پرشورِ برخی از این جوانان گمراه‌شـده نبایـد تعجب کرد؛ چون زاییـده این دیـدگاه خطا و ویرانگر نسـبت به مسـلمانانی است که اقرارکننده به شـهادتین هسـتند. این احساسات، به همان احساساتی تبدیل شده است که در برابر مشرکان قریش در جزیره‌العرب وجود داشت. به این ترتیب، گوشه‌ای از کینه سیاهی که پشت این همه

ص ۲۵

تله انفجاری و اتومبیل‌های بمب‌گذاری شده نهفته است، برای شما آشکار می‌شود و حقیقت ماجرایی را که اینک در عراق خونین می‌گذرد و بدن‌های بی‌گناهان را پاره پاره می‌کند، برایتان تفسیر می‌کند.

شیوه بحث

آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که ببینیم آیاتی که برای این دو ادّعا به آنها استدلال شده است،- بر اساس فهم درست و سالم- چه ربطی به این ادّعاها دارد و در نتیجه، میزان خلل و اشکالی را تبیین کنیم که این مصیبت‌ها را به وجود آورده است و همچنان بزرگ‌ترین خطرات را به بار می‌آورد و حتی اصل و اساس اسلام را تهدید می‌کند.

ما این بحث را به دو فصل تقسیم کرده‌ایم:

فصل اول- حقیقت مدّعای توحید مشرکان در ربوبیت

در این فصل به بررسی ادعای اول می‌پردازیم. با خدشه واردکردن بر دلایل قرآنی که به آن استدلال کرده‌و گفته‌اند که مشرکان، از نظر ربوبیت، موحد بودند، آشکار خواهد شد که آنچه از نصوص شرعیه به‌صورت شفاف استفاده می‌شود، این است که مشرکانِ قبل از اسلام همان‌گونه که شرک در الوهیت داشتند، به شرک در ربوبیت نیز دچار بودند.

فصل دوم- حقیقت مدّعای شرک مسلمانان در الوهیت

در این فصل، ادّعای دوم را بررسی خواهیم کرد و استدلال به آیاتی را که صاحبان این دیدگاه برای محکوم کردن اکثریت مسلمانان به شرک در الوهیت به آنها استناد کرده‌اند، زیر سؤال

ص۲۶

خواهیم برد. به این ترتیب، آشکار خواهد شد که این ادعا جز مغالطه و لباس حق پوشاندن بر اندام باطل و برداشت نادرست از آیات قرآن کریم چیز دیگری نیست.

تذکّر یک نکته

در اینجا تذکر این نکته ضروری است که اصل مشکل این فرقه در ادّعای دوم است و ادّعای اول که منحصر کردن شرک مشرکانِ پیش از اسلام به شرک در الوهیت است، موجب ایجاد تهمت شرک به مسلمانان معاصر نمی‌شود.

به عبارت دیگر، اگر بپذیریم که ادّعای اول آنها درست است و مشرکان از نظر ربوبیت، مشرک نبوده، بلکه موحّد بودند و فقط شرک در الوهیت داشتند، باز هم صاحبان این تفکر نمی‌توانند مسلمانان را در دایره شرک داخل کنند؛ چون جوهره اشتباه آنها این است که معیارهای غلطی برای شرک در الوهیت وضع کرده و- چنان‌که در فصل دوم بیان خواهیم داشت- این معیارها را بر مسلمانان تطبیق کرده‌اند.

تنها فایده‌ای که آنها امیدوارند از این ادّعا ببرند، این است که مخاطب را برای پذیرش تهمت شرک به مسلمانان آماده کنند تا همان احساسات پرشوری که در برابر مشرکان صدر اسلام وجود

داشت، در آنها (مخاطبان امروزی) نیز پدید بیاید.

فصل اول: حقیقت توحید مشرکان در ربوبیت

اشاره

ص۲۷

دلیل آنها بر توحید مشرکان در ربوبیت

پیش‌تر گفتیم که اینها ادّعا می‌کنند مشرکان از نظر توحید در ربوبیت، موحد هستند و شرک آنها تنها در شرک در الوهیت منحصر است. آنها برای این ادّعا به آیاتی از قرآن استدلال می‌کنند که در آنها آمده است مشرکان به خالقیت و تدبیرِ خداوند متعال اقرار دارند؛ از آن جمله است:

۱. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ* اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (عنکبوت: ۶۱- ۶۳)

و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟» حتماً خواهند گفت: «الله»؛ پس چگونه [از حقّ] بازگردانیده می‌شوند؟ خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد، روزی را گشاده می‌گرداند و [یا] بر او

ص۲۸

تنگ می‌سازد؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست. و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان، آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟» حتماً خواهند گفت: «الله». بگو: «ستایش از آنِ خداست». با این همه، بیشترشان نمی‌اندیشند.

۲. قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَ الأَبْصارَ وَ مَنْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِ وَ مَنْ یُدَبِّرُ الأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُون (یونس: ۳۱)

بگو: «کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟» خواهند گفت: «خدا». پس بگو: «آیا پروا نمی‌کنید؟».

۳. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ (لقمان: ۲۵)

و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟» همانا خواهند گفت: «خدا».

۴. قُلْ لِمَنِ الأَرْضُ وَ مَنْ فِیها إنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أ فَلا تَذَکَّرُونَ* قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ* سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أ فَلا تَتَّقُونَ* قُلْ مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ یُجِیرُ وَ لا یُجارُ عَلَیْهِ إنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّی تُسْحَرُونَ (مؤمنون: ۸۴– ۸۹)

بگو: «اگر می‌دانید [بگویید] زمین و هر که در آن هست، به چه کسی تعلق دارد؟» خواهند گفت: «به خدا». بگو: «پس آیا عبرت نمی‌گیرید؟» بگو: «پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار

ص ۲۹

عرش بزرگ کیست؟» خواهند گفت: «خدا». بگو: «آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟» بگو: «فرمانروایی هر چیزی به دست کیست؟ و اگر می‌دانید [کیست آنکه] او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟» خواهند گفت: «خدا». بگو: «پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید؟».

آنها مدّعی هستند که این آیات، به صراحت، بر اقرار مشرکان به این معنا دلالت دارد که خدای تعالی، خالق و مدبّر است و معنای این اقرار آن است که آنها این صفات را از دیگر خدایانِ خود نفی می‌کردند. با این حساب، برای مشرک دانستن آنها سببی جز شرک در الوهیت (عبادت) باقی نمی‌ماند.

حاصل سخن اینکه از دیدِ مشرکان، همه خدایانشان به جز الله هیچ تاب و توان و حول و قوّه‌ای نداشتند، مگر اینکه در برآورده شدن حوایج آنها به درگاهِ الله تعالی، واسطه و شفیع شوند و خود، هیچ گونه تأثیر مستقیمی در برآورده شدن حوایج نداشتند.

به عنوان مثالی برای استدلال صاحبان این دیدگاه بر توحید مشرکان در ربوبیت، به سخن «شیخ محمد بن عبدالوهاب» توجه کنید: کفاری که رسول خدا (ص) با آنها پیکار فرمود، به توحید ربوبیت اقرار داشتند و شهادت می‌دادند که الله، خالق، رازق، زنده‌کننده، میراننده و تدبیرکننده همه امور است، ولی این اعتقاد، آنها را به دایره اسلام وارد نکرده بود. دلیلِ این سخن نیز کلام خداست که می‌فرماید:

قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَ الأَبْصارَ

ص ۳۰

وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۱) (یونس: ۳۱)

بگو: «کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟» خواهند گفت: «الله». پس بگو: «آیا پروا نمی‌کنید؟».

نقد این نظریه

اشاره

بسیار عجیب است که کسی این عقیده را از مسلّمات و امورِ آشکار به حساب آورد، درحالی‌که سه نکته آشکار در آیات موجود است که این گونه فهم از آنها را نفی کرده و با آنها در تعارض است:

نکته اول – تصریح آیات و روایات بر اعتقاد مشرکان به سودرسانی و زیان‌رسانی خدایانشان

در اینجا تعداد زیادی از نصوص وجود دارد که بر این نکته تصریح دارد که مشرکان، خدایان خود را منشأ سود و زیان می‌دانستند.

این نصوص را به دو بخش می‌توانیم تقسیم کنیم:

اول: آیات کریمه

۱. إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَراكَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ (هود: ۵۴)

[چیزی] جز این نمی گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده‌اند.

این آیه بر اعتقاد مشرکان به این امر دلالت صریح دارد که خدایانشان به پیامبر خدا، حضرت هود (ع) آسیب رسانده‌اند.

۱– مجموعه التوحید، صص ۳ و ۴؛ همچنین ر. ک: مجموعه الفتاوی، ابن تیمیه، صص ع ۱ و ۱۱ ع.

ص ۳۱

۲. وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا (مریم: ۸۱)

و به جای خدا، معبودانی اختیار کردند تا برای آنان [مایه] عزت باشد.

این آیه نیز بر این امر دلالت آشکار دارد که مشرکان به عبادت غیر خدا می‌پرداختند؛ چون خدایان خود را به طور مستقل، منشأ تحقق عزت و پیروزی و به عقیده باطلِ خود، دارای قدرتی خارق‌العاده می‌دانستند.

۳. إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْکاً إِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ لَکُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْکُرُوا لَهُ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (عنکبوت: ۱ (ع))

واقعاً آنچه را شما سوای خدا می‌پرستید، جز بتانی [بیش] نیستند و دروغی می‌سازید. در حقیقت، کسانی را که جز خدا می‌پرستید، اختیار روزی شما را در دست ندارند. پس روزی را پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید؛ که به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

این آیه نیز به این معنا اشاره دارد که آنها معتقد بودند خدایانشان، روزی‌دهنده هستند. چون معقول نیست به کسی که معتقد است روزی به دست خداست و این آلهه جز واسطه‌ای در روزی‌رسانی خدا نیستند، چنین خطاب شود که: «در حقیقت، کسانی را که جز خدا می‌پرستید، اختیار روزی شما را در دست ندارند. پس روزی را پیش خدا بجویید». در این صورت، مشرکان به راحتی

ص ۳۲

می‌توانستند این سخن را رد کنند که ما هم می‌دانیم این خدایان، روزی‌دهنده نیستند و روزی‌دهنده فقط الله تعالی است و این خدایان تنها نزد خدا، واسطه می‌شوند تا به ما روزی دهد.

۴. أ لَیْسَ اللَّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ وَ یُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِینَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ* وَ مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أ لَیْسَ اللَّهُ بِعَزِیزٍ ذِی انْتِقامٍ* وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أ فَرَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِیَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ کاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنِی بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِکاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ (سوره زمر: ۳۶- ۳۸)

آیا خدا، کفایت‌کننده بنده‌اش نیست؟

و [کافران] تو را از آنها که غیر اویند، می‌ترسانند و هر که را خدا گمراه گرداند، برایش راهبری نیست، و هر که را خدا هدایت کند، گمراه‌کننده‌ای ندارد. مگر خدا نیست که نیرومندِ کیفرخواه است؟ و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟» به یقین خواهند گفت: «خدا». بگو: « [هان] چه تصور می‌کنید، اگر خدا بخواهد صدمه‌ای به من برساند؛ آیا آنچه را به جای خدا می‌خوانید، می‌توانند صدمه او را برطرف کنند؛ یا اگر او رحمتی برای من اراده کند، آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟» بگو: «خدا مرا بس است. اهل توکّل تنها بر او توکّل می‌کنند».

وجه استدلال به آیه شریفه این است که تصریح می‌کند مشرکان، رسول خدا (ص) را از خدایان خود می‌ترساندند. «بغوی» در تفسیر آیه وَ یُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِینَ مِنْ دُونِهِ؛ «تو را از آنها که غیر اویند، می‌ترسانند.» می‌نویسد:

ص۳۳

به این صورت که آنها پیامبر اکرم (ص) را از عواقب مبارزه با بت‌ها بیم می‌دادند و به آن حضرت عرضه می‌داشتند: «یا از ناسزا گفتن به خدایان ما دست برمی‌داری یا آنان، تو را به آشفتگی یا دیوانگی مبتلا خواهند کرد». (۱)

بنابراین، سخن آنان به صراحت بیان می‌کند که زیان‌رسانی را به خدایان خود نسبت می‌دادند.

دوم: روایات

۱. «ابن هشام» در «سیره» می‌نویسد:

یکی از اهل علم برایم نقل کرد که «عمرو بن لحی» برای رسیدگی به برخی از کارهایش از «مکه» به «شام» رفت. وقتی به «مآب» در سرزمین «بلقاء» رسید که در آن روزگار، «عمالیق» در آنجا زندگی می‌کردند، دید که آنها بت‌پرست هستند و به آنها گفت: این بت‌ها چه هستند که آنها را می‌پرستید؟ گفتند: ما این بت‌ها را می‌پرستیم، از آنها باران می‌خواهیم و آنها به ما باران می‌دهند. از آنها یاری می‌خواهیم و آنها ما را یاری می‌کنند. وی به آنها گفت: آیا یکی از این بت‌ها را به من می‌دهید تا آن را به سرزمین عرب ببرم و مردم آن را بپرستند؟ آنها بتی به او دادند که «هبل» نام داشت. وی آن را به مکه آورد و نصب کرد و مردم را به پرستیدن و گرامی داشتنِ آن فرمان داد ....(۲)

این سخن مشرکان که گفتند: «از آنها باران می‌خواهیم و آنها به ما باران می‌دهند، از آنها یاری می‌خواهیم و آنها ما را یاری می‌کنند»، به صراحت دلالت می‌کند که آنها این اعمال را به خدایان

۱- تفسیر بغوی، ج ۴، ص ۶۹.

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۹۴ و ۹۵.

ص ۳۴

خود نسبت می‌دادند و این تنها به این دلیل بود که آنها معتقد بودند قدرتی ذاتی در خدایانشان هست که آنها را به این کار قادر می کند.

۲. «طبری» در تفسیر سخن خدای تعالی که می‌فرماید:

وَ یُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِینَ مِنْ دُونِهِ؛ «تو را از آنها که غیر اویند، می‌ترسانند» روایت کرده است:

از «قتاده» نقل است که گفت: «رسول خدا (ص) «خالد بن ولید» را به «شِعبِ یسقام» فرستاد تا بُتِ «عُزّی» را بشکند. خادم بت به او گفت: ای خالد، من تو را از شکستن این بت بر حذر می‌دارم؛ زیرا او قدرتی دارد که هیچ چیز در برابر او تاب مقاومت ندارد. خالد جلو رفت و با تیشه، بینی آن بت را خرد کرد. (۱)

چنان‌که می‌بینیم، عبارت راویان نیز تصریح در این معنا است که مشرکان معتقد بودند آن بت به خودی خود دارای نیرویی بوده است، نه از راه کمک گرفتن از یک نیروی دیگر.

۳. «سهیلی» در بیان مبدأ قصه بت و بت‌پرستی در قوم نوح و روایت «بخاری» از این جریان می نویسد:

و طبری همین جریان را ذکر کرده و افزوده که: «سُواع»، پسر «شیث» و «یغُوث»، پسر «سواع» بود همچنین «یعُوق» و «نَسر» که چون هر کدام از آنها از دنیا می‌رفت، برای بزرگداشتِ مقام دینی آن شخص و اینکه همیشه دعاهایش به اجابت می‌رسید، مجسمه‌اش را می‌ساختند. آنها به این کار ادامه می‌دادند تا اینکه پس از گذشت چند نسل، فرزندانشان گفتند: پدران ما از این جهت به این مجسمه‌ها احترام می گذاشتند که آنها به ما روزی می‌دهند و

۱- تفسیر طبری ج ۲۴، ص ۹.

ص۳۵

سود و زیانِ ما به دست آنهاست و آنها را به عنوان خدایی برگزیدند. (۱)

در توضیح باید گفت که تنافی این نصوص با توحید مشرکان در ربوبیت، واضح و آشکار است؛ زیرا آنها اگر موحد در ربوبیت بودند، معتقد نمی‌شدند که خدایانشان به آنها سود و زیان می‌رسانند. زیرا وجود خدایانی که به طور مستقل، منشأ سود و زیان برای مردم باشند، با وحدت مدبّر در عالم منافات دارد.

نکته دوم – اعتقاد به وجود پسران و

اشاره

دختران برای خدای تعالی از عقاید مسلّم مشرکان

بزرگ‌ترین آیات توحیدی قرآن کریم، سوره توحید است:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ* لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ* و وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ (توحید: ۱- ۴)

بگو: او خدایی است یکتا، خدای صمد. نه کس را زاده، نه زاییده از کَس، و او را هیچ همتایی نباشد.

این سوره مبارکه از یکی از مهم‌ترین امورِ منافی با توحید یعنی اعتقاد به وجود فرزند برای خدای تعالی سخن می‌گوید. آیا این آیات از یک مسئله صرفاً نظری که در جهانِ واقعیت وجود نداشته است، سخن می‌گوید؟ آیا کسی از مشرکان نبوده است که به وجود پسران و دختران برای خداوند متعال معتقد بوده باشد؟ آیا اعتقاد به وجود دختران خدا از اهمِّ عقاید مشرکان به ویژه مشرکان جزیره‌العرب نبوده است؟

۱- الروضُ الأنُف، ج ۱، ص ۱۶۸.

ص ۳۶

قرآن کریم در موارد متعدد به صورت شفاف و آشکار از این مسئله سخن به میان آورده است. از آن جمله است:

وَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (بقره: ۱۱۶)

و گفتند: خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است او منزّه است. بلکه هر چه در آسـمان‌ها و زمین هست، از آنِ اوست، [و] همه فرمان‌پذیر اویند.

و دیگر سخنِ خدای عز وجل که می‌فرماید:

وَ یُنْذِرَ الَّذِینَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً (کهف: ۴)

و تا کسانی را که گفته‌اند: خداوند فرزندی گرفته است، هشدار دهد.

آیا قرآن کریم ادعای فرزند داشتن خداوند را از قبیح‌ترین اعتقادات مشرکان عرب ندانسته که فرموده است:

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً* لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إِدًّا* تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا* أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً* وَ ما یَنْبَغِی لِلرَّحْمنِ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً* إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الأَرْضِ إِلَّا آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً (مریم: ۸۸- ۹۳)

و گفتند: «[خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده است.» واقعاً چیز زشتی را [بر زبان] آوردید. چیزی نمانده است که آسمان‌ها از این [سـخن] بشـکافند و زمین چـاک خورَد و کوه‌هـا به شـدت فرو ریزنـد از اینکه برای [خـدای] رحمان فرزنـدی قائل شدنـد. [خـدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند. هر که در آسمان‌ها و زمین هست، جز بنده‌وار به سوی [خدای] رحمان نمی‌آید؟

ص۳۷

آیـا معنای آیه اخیر این نیست که آنها معتقـد بودنـد که در همین آسـمان و زمین کسانی هسـتند که نه بنـده خـدا، بلکه فرزنـدان او هستند؟

در آیات سوره مبارکه نجم، اسامی خدایان آنها که معتقد بودند آنها دختران خدا هستند، بیان شده است:

أ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى* وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الأُخْرى* أ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الأُنْثى* تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزى* إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ (نجم: ۱۹- ۲۳)

به من خبر دهید از لات و عزّی و منات، آن سومینِ دیگر آیا [به خیالتان] برای شـما پسـر است و برای او دختر؟ در این صورت، این تقسیمِ نادرستی است [این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نام‌گذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقّانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است ....

آیا این فرزنـدانِ ادّعایی، شـفیعانی بیش نبوده و در دیـدگاه مشـرکان بر جهان هستی هیچ تأثیری نداشـته‌اند؟ اگر مراد این بود، پس چرا به آنهـا پسـران و دختران خـدا می‌گفتنـد؟ آیا این مطلب بر این معنا دلالت نـدارد که نوعی تجانس و اتحاد میان خـدای پـدر و خدایان فرزند وجود داشته است؟

البته پسـر بخشی از قدرت و اختیارات پدر را داراست. به همین دلیل، اعتقاد به وجود فرزندان خدا یعنی شرک در ربوبیت. بنابراین، خدایانِ فرزند نیز هر کدام، ربّ بودند، چنان‌که خدای پدر چنین بود و تجانس بین پدر و فرزند جز این معنایی ندارد.

ص۳۸

این همان مطلبی است که «قرطبی» به آن تصریح کرده است: «کسی که بپذیرد فرشتگان، دختران خدا هستند، فرشتگان را شبیه خدا کرده است؛ زیرا فرزند از جنس پدر و شبیه اوست». (۱)

نکته سوم- استدلال قرآن به حصول تَمانُع در فرض وجود دو قدرت مستقل در جهان

قرآن کریم در موارد متعددی برای ردّ عقیده مشرکان به تعدد خدایان، به دلیل «تمانع» استدلال فرموده است؛ به این ترتیب که: اگر در آسمان‌ها و زمین، خدایانی غیر از خدا وجود داشتند، آسمان و زمین باطل، و فاسد
می‌شد؛ چون بین آن خدایان اختلاف و تضاد و تمانع روی می‌داد؛ از جمله این آیات است سخن خدای تعالی:
لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ (انبیاء: ۲۲)
اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می‌شد. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند.
و دیگر سخنِ خدای تعالی این است:
مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ* عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ فَتَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (مؤمنون: ۹۱ و ۹۲)
خدا فرزندی اختیار نکرده است و با او معبودی [دیگر] نیست و اگر جز این بود، به یقین، هر خدایی آنچه را آفریده [بود]، با خود

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۶۶.

ص۳۹

می‌برد و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوّق می‌جستند. منزه است خدا از آنچه وصف می‌کنند، دانای نهان و آشکار، و برتر است از آنچه [با او] شریک می‌گردانند.

معنای این آیات- به شکل واضح- این است که مشرکان به وجود دو موجودِ مؤثر در جهان هستی معتقد بودند؛ آنجا که ردِّ قرآنی تصریح می‌کند: اگر دو موجود مؤثر در هستی وجود داشت و هر دو خدا بودند، آسمان و زمین فاسد می‌شد و نظام یک‌پارچه هستی از هم می‌پاشید.

آیا معقول است که این ردِّ قرآنی بر عقیده مشرکان، ردِّ بر مشرکانی باشد که معتقدند خالقِ مالکِ مُدَبّر یکی است؟ اگر مشرکان، موحِّد در ربوبیت بودند- چنان‌که اصحاب این دیدگاه مدعی هستند- حتماً به‌سادگی، این ردِّ قرآن را پاسخ می‌دادند که ما به وجود دو خدا که هر دو مؤثر در جهان هستی باشند، معتقد نیستیم، بلکه معتقدیم مؤثر، یکی است و دیگری،خدایی صرفاً برای عبادت و شفاعت است.

آیات سوره مؤمنون نیز دلیل تمانع را بیان فرموده، اما دو مطلب دیگر را نیز به آن افزوده است:

۱. اقرار آنها به خالقیت خدا؛

۲. گمانشان به وجود فرزندانی برای خدا.

بدین ترتیب، برای ما روشن می‌سازد که عقیده این مشرکان در اقرار به اینکه خالقِ مدبّر، خداست، دربردارنده و همراه با اعتقاد به وجود فرزندانی برای خداست که در اثرگذاری بر برخی از جنبه‌های

ص ۴۰

جهان هستی، مستقل هستند. بر این اساس، سه محور در آیات وجود دارد که حقیقت عقیده این افراد را کشف می کند:

الف) اقرار مشرکان به خالقیت خدا و مدیریت او نسبت به جهان هستی؛

ب) اعتقادشان به وجود فرزندانی برای خدا؛

ج) اعتقادشان به اثرگذاری خدایان به صورت مستقل از خدای تعالی؛ به همین دلیل، نیز این محور از اعتقادشان را با دلیل تمانع رد فرموده است.

اینک به همه آیاتی که دربردارنده هر سه محور است، توجه کنید:

خدای تعالی در سوره مؤمنون می‌فرماید:

قُلْ لِمَنِ الأَرْضُ وَ مَنْ فِيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ* قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ* سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ* قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لا يُجارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ* بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ* مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ* عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَتَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (مؤمنون: ۸۴- ۹۲)

بگو: «اگر می‌دانید [بگویید] زمین و هر که در آن هست، به چه کسی تعلق دارد؟» خواهند گفت: «به خدا». بگو: «پس آیا عبرت نمی گیرید؟» بگو: «پروردگار آسمان‌های هفت گانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟» خواهند گفت: «خدا». بگو: «آیا پرهیزگاری

ص ۴۱

نمی‌کنید؟» بگو: «فرمانروایی هر چیزی به دست کیست؟ و اگر می‌دانید [کیست آنکه] او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟» خواهند گفت: «خدا». بگو: «پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید؟» [نه!] بلکه حقیقت را برایشان آوردیم، و همانا آنان دروغ‌گویند. خدا فرزندی اختیار نکرده است و با او معبودی [دیگر] نیست، و اگر جز این بود، به یقین، هر خدایی آنچه را آفریده [بود]، با خود می‌برد و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوّق می‌جستند. منزه است خدا از آنچه وصف می‌کنند؛ دانای نهان وآشکار و برتر است از آنچه [با او] شریک می‌گردانند.

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، آیات با بیان اقرار مشرکان به الله و خالقیت او آغاز می‌شود. سپس از یک تناقض بین ادعایشان به ربوبیت خدا و اعتقادشان به فرزند داشتن خدا پرده برمی‌دارد که مقتضای این تناقض، تعدد مؤثرین در پیشبردِ امور و اداره جهان هستی است. به همین دلیل، اعتقاد تناقض‌آلودشان را با دلیل تمانع رد کرده که مبتنی بر فرضیه وجود دو قدرت مستقل در تأثیر است؛ بدین‌سان که اعتقاد آنان به وجود فرزندی برای خدا را عین اعتقاد به تعدد خدایان مستقل در تأثیر گرفته است.

«ابن‌کثیر» در این مقام سخنی دارد که سخن ما را تأیید می‌کند؛ آنجا که در تفسیر آیه إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ؛ «و اگر جز این بود، به یقین، هر خدایی آنچه را آفریده [بود]، با خود می‌برد» می‌نویسد:

خدای تعالی خود را از داشتن فرزند یا شریک در فرمانروایی و تصرّف و عبادت تنزیه کرده و سپس فرموده است:

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ (مؤمنون: ۹۱)

ص ۴۲

خدا فرزندی اختیار نکرده است و با او معبودی [دیگر] نیست، و اگر جز این بود، به یقین، هر خدایی آنچه را آفریده [بود]، با خود می‌برد، و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوّق می‌جستند.

یعنی در فرض تعدد خدایان، هر کدام از آنها مخلوقات خود را در اختیار خواهد گرفت و بر طبل تفرقه و خودمحوری خواهد کوفت و نظم جهان هستی به هم خواهد خورد. آنچه به عیان دیده می‌شود، این حقیقت است که جهان هستی از عالم بالا و عالم دنیا، همه و همه دارای نظمی یک‌پارچه‌اند و هر کدام در نهایت کمال، در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر هستند. ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ؛ «در آفرینش آن خدای بخشایشگر هیچ گونه اختلاف و تفاوتی نمی‌بینی ...». سپس هر کدام از این خدایان درصدد مخالفت و شکست دادن دیگری بر می‌آید و همه در پی برتری بر دیگری بر می‌آیند. دانشمندان علم کلام نیز همین مطلب را ذکر کرده و از آن با عنوان دلیل تمانع تعبیر کرده‌اند؛ به این ترتیب که اگر دو خالق یا بیشتر از آن فرض

شود و یکی از آنها بخواهد جسمی را به حرکت در آورد و دیگری بخواهد همان جسم را در همان زمان، ساکن و بی‌حرکت نگاه دارد، اگر مراد هیچ‌کدام از آنها حاصل نشود، هر دو عاجز خواهند بود. این در حالی است که واجب‌الوجود هرگز ناتوان نمی‌شود، و محال است مراد هر دو واقع شود؛ زیرا سکون و حرکت با هم متضادند. و این محال فقط در فرض تعدد خدایان پیش می‌آید، پس فرض خدایان متعدد محال است. اگر مراد یکی از آن دو حاصل شد و مراد دیگری نشد، آن خدایی که پیروز شود، همان خدای واجب‌الوجود است و دیگری که شکست خورده، ممکن است؛ زیرا محال است که واجب‌الوجود، مقهور و شکست خورده باشد. به همین دلیل

ص۴۳

فرموده است: وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ؛ «و حتماً بعضـی از آنان بر بعضی دیگر تفوّق می‌جستند. منزه است خـدا از آنچـه وصـف می‌کننـد». یعنی خداونـد از چنیـن اوصـافی از قبیـل فرزنـد و شـریک منزه و مـبرّاست و بسی مـبرّاتر از آنچه می‌گویند. عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ؛ یعنی «آنچه را از دید
مخلوقـات پنهـان است و آنچه را به مشاهـده آنـان درمی‌آیـد، می‌دانـد» فَتَعالی عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ «و برتر است از آنچه [بـا او] شـریک می‌گردانند». یعنی مقدس‌تر، منزه‌تر، متعالی‌تر، عزیزتر و باشکوه‌تر است از آنچه ستمگران و منکران می‌گویند. (۱)

چرا مشرکان به توحید در ربوبیت اقرار کردند؟

اشاره

پس از روشن شـدن مباحث گذشـته، آنچه باقی می‌مانـد، تفسـیر آیاتی است که به ظاهر، بر اقرار مشـرکان به ربوبیت خـدای متعال دلالت می‌کنـد. در این زمینه، در کلمات مفسـران، به دو نظر برخورد می‌کنیم. مقتضای نظر اول این است که این اقرار، اقرار حقیقی به توحیـد بوده، اما پاسخ عقل باطنی و فطرت سـلیم آنان بوده است. (۲) مقتضای نظر دوم این است که این سـخنِ مشرکان، اقرار به ربوبیت و خالقیت
خدا بوده، اما اقرار به توحید و یکتایی خدا در این امور نبوده است و اینکه تنها نام الله را در پاسخ بیان داشـتند، بدان دلیل بود که او را خدای پدر و بزرگ‌تر از دیگر خدایان می‌دانستند که علت موجودات به او منتهی می‌شود.

نظر اول – پاسخ فطرت

۱– تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۶۴.

۲– یعنی اگر به عقل باطنی و فطرت سـلیم خود مراجعه کنند، باید این پاسخ را بدهند، نه اینکه پاسخ ظاهری و فعلی آنان این اسـت مترجم.

ص ۴۴

صاحبان این نظریه معتقدند که اقرار یادشده در آیه شریفه، اعتقاد آن مشرکان نبوده، بلکه اقراری از زبانِ فطرت آنان بوده است یا از نظر عقلی چنان وضوحی داشته که قابل انکار نبوده یا بر این فرض است که اگر انصاف بدهند، باید چنین بگویند.

«قرطبی» هر دو نظر را در تفسیرِ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ آورده است و می‌نویسد: «یا به این جهت بوده که آنها معتقد بودند که خالق همان الله است، یا اگر فکر کنند و انصاف دهند، خواهند گفت: الله».(۱)

در اینجا نظر دوم مورد نظر ماست.

«ابن عطیه» در تفسیر سخن خدای تعالی در سوره یونس می‌نویسد:

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ به این معناست که مشرکان چاره‌ای جز این پاسخ ندارند و نمی‌توانند با نام بردن از غیر خدای متعال پاسخ قانع‌کننده‌ای به سؤال مطرح شده در آیه بدهند.(۲)

«بیضاوی» در تفسیر سخن خدای تعالی در سوره یونس می‌نویسد: «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ یعنی آنها پاسخ خواهند داد: الله؛ چون این امر از بس که آشکار است، آنها توان لجاجت و انکار آن را ندارند». (۳)

در تفسیر سخن خدای تعالی در سوره مؤمنون نیز می‌نویسد:

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ، سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ و

۱- تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۴ ع.

۲- المحرر الوجیز، ج ۹، ص ۳۸.

۳- انوار التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۴.

ص ۴۵

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ، این همه بدان جهت است که عقلِ صریح، با کمترین توجّه، مشرکان را مجبور می‌کند که اقرار کنند الله تعالی، خالق جهان هستی است. (۱)

«ثعالبی» در سوره یونس می‌گوید:

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ، یعنی آنها چاره‌ای جز اقرار به این مطلب و توان اظهار مطلب دیگری را ندارند». در سوره مؤمنون نیز می‌گوید: «خدای تعالی، پیامبر خود را فرمان داد تا مشرکان را به پاسخ دادن به چنین سؤالاتی وادار کند که جز اقرار به حقیقت، چاره دیگری نداشته باشند و لازمه آن اثبات توحید خداوند متعال باشد. (۲)

«شوکانی» در سوره یونس می‌گوید: «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ یعنی اگر آنان منصف باشند و به مقتضای فکر صحیح و عقل سلیم سخن بگویند، پاسخ آنان به این سؤال چنین خواهد بود».

در سوره مؤمنون نیز می‌گوید:

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ یعنی آنها ناچار به گفتن این سخن هستند؛ چون این مطلب به بداهتِ عقل، معلوم است. (۳)

از میراث علمی اهل‌بیت کافی است روایتی را که «کلینی» با سندِ حَسَن، بلکه صحیح از «زراره» از حضرت امام باقر (ع) آورده است، نقل کنیم که فرمود:

قال رسول الله ۹: كُلُّ مَولُودٍ يولَدُ عَلَى الفِطرَةِ؛ يعنِى المَعرِفَةَ بِأنَّ الله عَزَّوَجلَّ خالِقُهُ، كَذٰلِكَ قَولُهُ تَعالَى: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.

۱- انوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲- الجواهر الحسان، ج ۲، صص ۹۶ و ۴۳۱.

۳- فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۰۴، و ج ۳، ص ۵۸۶.

ص ۴۶

هر نوزادی که به دنیا می‌آید، دارای فطرت [الهی] است؛ یعنی می‌داند که خالق او الله عزوجل است و از همین باب است سخن خدای تعالی که می‌فرماید: «و از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: الله».(۱)

نظر دوم – این اقرار به ربوبیت خدا است، اما اقرار به یکتایی خدا در این امر نیست

این بیانی است که علامه «طباطبایی» در تفسیر آیات ۳۱ تا ۳۶ سوره یونس بیان فرموده است؛ آنجا که اقرارشان را به اینکه مدبّر جهان هستی، الله تعالی است، اقراری حقیقی دانسته است به این اعتبار که این امر در نظر آنان با تدبیر برخی از شئون جهان هستی به وسیله خدایان کوچک منافاتی نداشته است. ایشان فرموده است:

اولین استدلال (۲)

از راهی اقامه شده که بت‌پرستان آن را معتبر می‌دانستند، چون بت‌پرستان از راه پرستش بت‌ها، اربابِ آن بت‌ها را می‌پرستیدند که به عقیده آنان، مدبّر عالم وجود بودند ... بنابر این، خدای سبحان استدلال بر توحید در ربوبیت را به رسول گرامی خود تلقین می‌کند و با فرمانِ قُلْ به او دستور می‌دهد که به صورت سؤال به مشرکین بگوید: مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ ...؟ فَسَیَقُولُونَ اللَّهُ

؛ «کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد ...؟ به زودی خواهند گفت: او الله تعالی است» و اعتراف خواهند کرد به اینکه همه تدبیرات جاری در انسان و غیر انسان به او منتهی می‌شود؛ چون بت‌پرستان چنین اعتقادی داشتند.(۳)

۱- کافی، ج ۲، صص ۱۲ و ۱۳.

۲- منظور، سؤال مطرح شده در آیه ۳۱ سوره یونس است و به نظر مبارک ایشان، استدلال‌های دوم و سوم در آیات ۳۴ و ۳۵ مطرح شده است مترجم.

۳- المیزان، ج ۱۱، صص ۴ ع- ۵۱.

ص ۴۷

بنـابراین، چنـان‌که ملاحظه می‌کنیـد، اقرار مشـرکان که در آیات به آن تصـریح شـده، اقرار به ربوبیت الله عزوجل است، اما اقرار به توحیـد خـدا در ربوبیت نیست و آنها از این جهت در پاسـخ، از الله نام برده‌انـد و از دیگر خـدایانی که آنها را نیز در هستی منشأ اثر می‌داننـد، نام نمی‌برنـد که یا الله را بزرگ‌تر از آنان می‌دانسـتند و یا او را خـدایی می‌دانند که همه این تدبیرها به او منتهی می‌شود؛ چون به پندار آنان، او پدر است و خدایان دیگر، فرزندانش.

در میان قُدَما نیز مفسـرانی هستند که اقرار مشرکان را به مانند صاحبان دیدگاه تکفیری تفسیر کرده‌اند. مثلا «طبری» که از قدماست، در تفسـیر آیـه: فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ «پس برای خـدا همتایـانی قرار ندهیـد درحـالی که خـود می‌دانیـد» (بقره: ۲۲) می‌نویسد:

گمان می‌کنم آنچه «مجاهد» (۱) را وادار کرده که با تأویلِ این آیه، خطاب آیه را به اهل تورات و انجیل و نه دیگر مشـرکان نسبت دهـد، این گمـان بـود که مشـرکانِ عرب چـون منکر وحـدانیت خـدا بودنـد و در مقـام عبـادت و بنـدگی، دیگران را بـا او شـریک می‌کردنـد، الله را خالق و رازق هستی نمی‌دانسـتند. البته این هم نظری است، اما خـدا که ثنایش با شـکوه باد، در کتاب خود از حال مشرکان عرب خبر داده است که آنها مُقِرّ به وحدانیت خدا بوده‌اند و تنها

۱- مجاهد بن جبر متوفای ۱۰۳. ق از مفسـران اهل سـنت است. محمد بن سعد در الطبقات الکبری، وی را در طبقه دوم از راویان از عمر بن خطاب از اهل مکه ذکر کرده است. ابن سـعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۶۶. وی در روایتی در تأویل آیه وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ گفته است: «و شما می‌دانید که در تورات و انجیل، شریکی برای خدا نیست.» مترجم.

ص۴۸

شرک در عبادت او داشتند و چنین بود که فرمود: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ «و اگر از آنها بپرسی چه کسی ایشان را آفریده است؟ قطعاً خواهند گفت: الله». پس با توجه به اینکه عرب به وحدانیت خدا و اینکه او آفریننده و روزی‌دهنده مخلوقات است، باور داشت تأویل مناسب برای آیه: وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ همان است که «ابن عباس» و «قتاده» گفته‌اند که مخاطب این آیه، هر مکلّفی است که از وحدانیت خدا و اینکه شریکی برای او در میان خلقش نیست، آگاه باشد، اما در عین حال، در مقام عبادت، دیگران را با وی شریک کند. (۱)

ما بطلان این نظریه را پیش‌تر بیان کردیم. با این حال، حتی اگر تسلیم شویم و این نظریه را بپذیریم، اعتقادِ صاحبان این دیدگاه- که موجب گمراهی مسلمانان شده است- مبتنی بر این مقدمه نیست؛ چون حتی با ملاک‌های خودشان هم این نظریه هیچ ربطی به صادر کردن حکم به شرک یک مسلمان ندارد و این نظریه را تنها به عنوان زمینه‌سازی برای دیگر اهداف خود مطرح می‌کنند. پس فرقی نمی‌کند که ثابت شود مشرکان به وحدانیت خدا در ربوبیت اقرار داشتند یا ثابت نشود؛ چون صاحبان این دیدگاه، شرک را شرک در الوهیت می‌دانند و این نوع شرک ممکن است هم از کافری که به شهادتین شهادت نمی‌دهد، صادر شود و هم از مسلمانی که به شهادتین شهادت می‌دهد. همه اینها فقط شرک در الوهیت دارند نه ربوبیت. و بر این اساس، در فصل بعد به بحث درباره حقیقت ادّعای اینها در تحقق شرک در الوهیت در مسلمانان می‌پردازیم.

فصل دوم: آیا مسلمانان هم گرفتار شرک در الوهیت شده‌اند؟

اشاره

۱- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۳۸.

ص۴۹

بحث در این فصل درباره لُبِّ اشتباهی است که این فرقه در گرداب آن افتاده‌اند و این اشتباه مربوط به شرک در الوهیت (شرک در عبادت) است که صاحبان این نظریه مدّعی هستند در بین مسلمانان اتفاق افتاده است. البته تا قبل از قرن هشتم هجری کسی چنین ادّعایی نکرده و بذر این تفکر از افکار «ابن تیمیه» ریشه گرفته

است.

آیاتی که درباره عبادت و ضرورت توحید در عبادت و جایز نبودن عبادت موجودات دیگر در کنار خداست، مکرر در قرآن کریم آمده است و از مسلَّمات و مُحکَمات قرآن به‌شمار می‌رود. خداوند متعال می‌فرماید:

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ (یونس: ۱۸)

به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد و می گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند.

ص ۵۰
چنین بر می‌آید که این یک اصل در دعوت پیامبران بوده است؛ چنان‌که در سخن خدای تعالی آمده است:
وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (نحل: ۳۶)
و در حقیقت، در میان هر امتی، فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید:]
«خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر] بپرهیزید.

عباداتی که ادّعا شده است کنار قبور انجام می‌شود

اشاره

سؤال مهمی که در این بحث از این فرقه داریم، این است: چگونه مسلمانان را متهم می‌کنید که در کنار قبر اولیا، غیر خدا را عبادت می‌کننـد درحـالی‌که آنها برای خـدا نمـاز می‌خواننـد، برای خـدا روزه می‌گیرنـد و چـون حـج بـه جـا می‌آورنـد، برای خـدا بـه جا می‌آورنـد؟ پس کجـاست آن عبـادتی که این مسـلمانان کنـار قبور اولیـا برای غیر خـدای سـبحان انجام می‌دهنـد تا گفته شود: آنها شرک در عبادت دارند؟
در کتاب‌هـای آنان نام سه عبادت آمـده که مـدعی شده‌انـد مسـلمانان در آنها برای غیر خـدا نیت می‌کننـد. آن سه عبارت از دعا و قربانی و نذر است. در مبحث اول به قربانی و نذر و در مبحث دوم به دعا می‌پردازیم.

مبحث اول: قربانی و نذر

مشکلی که این فرقه در مسئله قربانی و نذر به آن گرفتار شده‌اند، مشکل فکری و عقیدتی نیست، بلکه آنها به دلیل داشتن اطلاعات غلطی که از برداشت نادرست از کارهای برخی مسلمانان و یا از

ص ۵۱

دروغ‌پراکنی و سیاه‌نمایی بعضی از همین افراد نسبت به مخالفان رأی و عقیده خود سرچشمه می گیرد، حکم کفر مسلمانان را صادر کرده‌اند. مهم این است که پیروان این فرقه در سایه همین اطلاعات غلط و نادرست، گمان می کنند در جهان، مسلمانانی هستند که برای غیر خدا نذر یا قربانی می کنند. باید گفت این ادّعا باطل است و هرگز صحیح نیست.

نسبت به قربانی، مرجع کبیر، «شیخ جعفر کاشف الغطاء» در نامه‌ای که به «امیر عبدالعزیز بن سعود» نوشت، به صورت صریح و آشکار این ادّعا را رد و هر شک و اشتباهی را دفع کرده است. در این نامه آمده است:

احدی از مسلمانان در این مسئله شک ندارد که اگر کسی به قصد عبادت، حیوانی را برای غیر خدا قربانی کند، مثل بت‌پرست‌ها که برای بت‌های خود قربانی می کردند و نام آن بت‌ها را هنگام قربانی کردن بر زبان می‌آوردند، قطعاً چنین کسی از دایره مسلمانان خارج است؛ چه معتقد به الوهیت و خدایی آن غیر باشند یا نباشند یا قصد کنند که آن غیرِ خدا و این قربانی، آنها را به خدا نزدیک کند یا چنین قصدی نداشته باشند؛ چون نفس این کار عبادت غیر خدا محسوب می‌شود.

اما اگر کسی به نیابت از پیامبران یا اوصیا و مؤمنین قربانی کند تا ثواب این عمل به آنها برسد، چنان‌که قرآن تلاوت می کنیم یا نماز می‌خوانیم و ثواب آن را به اشخاص مختلف هدیه می کنیم یا برای آنها دعا می کنیم و همه کارهای خیر را به همین نیت انجام می‌دهیم، همه اینها اجر و پاداش بسیار بزرگی دارد و هیچ یک از

ص۵۲

کسانی که برای پیامبران و اوصیا و مؤمنین یا هر کسی غیر از خدا قربانی می‌کنند، جز این نیتی ندارند ...، و من به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، سوگند می‌خورم از وقتی که خود را شناخته‌ام تا امروز، نه دیدم و نه شنیدم که کسی از مسلمانان، حیوانی را ذبح یا نَحر (۱) کرده باشد و در هنگام نیتِ قربانی، نام پیامبر یا وصی یا بنده‌ای از بندگان صالح خدا را برده باشد و تنها قصد آنان اهدای ثواب به آن بزرگواران است. حال اگر قبل از به حکومت رسیدن شما، در اطراف شما، کسانی با آن عقاید و اعمال بوده‌اند، صاحب خانه به آنچه در خانه هست، داناتر است». (۲)

درباره نذر نیز «شیخ محمد امین زین‌الدین»- یکی از علمای بزرگ معاصر نجف- حقیقت را آشکار کرده است:

نذر برای غیر خدای سبحان جایز نیست؛ چه برای رسول یا نبی یا ولی یا فرشته یا بنده صالح خدا باشد. همچنین نذر کردن برای کعبه و مشاهد و مساجد و معابد و ... نیز جایز نیست. نذر یکی از انواع عبادت است و از همین جهت قطعاً باید قصد قربت در آن لحاظ شود و به همین دلیل، نذر برای غیر خدا جایز نیست و انبیا و اولیا و مساجد و ... همه مصادیق و وجوهِ قصد قربت است که با گرامی‌داشت آنها انسان به خدا نزدیک می‌شود. پس برای بندگان خدا جایز است که موارد نذر شده را در بعضی از این راه‌های قرب به خدا مصرف کنند.

پیداست که چه فرق بزرگ و آشکاری است بین اینکه کسی تنها

۱- نحر نوعی کشتن است که برای شتر به کار می‌رود و در این شیوه، کاردی را به نحرگاه، یعنی گودی زیر گلوی شتر فرو می‌کنند و آن‌قدر خون از آن محل بیرون می‌آید که حیوان می‌میرد و احتیاجی به سر بریدن نیست مترجم.

۲- منهج الرشاد لمن أراد السداد، صص ۹۲- ۹۴.

ص۵۳

برای خدا و به قصد نزدیک شدن به او نذری کند و در نذر خود تعیین کند که آنچه آن را صرفاً برای خدا نذر کرده، در یکی از این راه‌های قرب به خدا مصرف شود- و این همان نذری است که عوام و خواص

شیعه، حتی کسانی که چندان با احکام شرعی آشنایی ندارند، انجام می‌دهند و این همان چیزی است که در نذرهای خود قصد و نیت می‌کنند، حتی آنان که در تعبیر هم اشتباه می‌کنند- و بین اینکه از اساس، نذر را برای خودِ نبی یا ولی یا معبد یا مشهد انجام دهد که در این صورت، اصلا نذر منعقد نشده و جایز هم نیست؛ چون برای غیر خدا انجام شده است و این همان نذری است که در کتاب‌های دانشمندان شیعه، تصریح به عدم جواز آن شده است.(۱)

مبحث دوم: دعا

ادعای این اشخاص درباره دعا و اینکه دعا، عبادت است، اساس عملیات تکفیری و لُبّ مسئله‌ای است که در این فصل قصد داریم به توضیح آن بپردازیم. خطایی که تکفیری‌ها در دام آن افتاده‌اند، یک خطای علمی در فهم آیاتی است که دعا به درگاه غیر خدا در آنها، بارها به عنوان یکی از محورهای شرک ذکر شده است. این خطایی است که بیشتر از قصور در فهم معنای واژگانِ آیاتی سرچشمه می‌گیرد که به آنها استدلال شده است، اما گاهی هم احساس می‌شود که عمدی در کار بوده و سخن در غیر جایگاه مناسب خود به کار رفته است.

صاحبان این دیدگاه چنین تصور می‌کنند که دعا به درگاه خدا

۱- کلمه التقوی، ج ۶، صص ۴۲۲ و ۴۲۳.

ص ۵۴

به معنـای حاجت خواسـتن از غیر او، عبادت و پرسـتش کردن آن غیر است و در نتیجه، کسانی که غیر خـدا را بخواننـد و از آن غیر چیزی بخواهند، مشـرک در الوهیت هسـتند. آنها این نکته را از نکات بسـیار آشکارِ قرآن کریم برشمرده و آیات متعددی را در این راستا دانسته‌اند.

آیاتی که به آنها استدلال شده است

اشاره

آنها برای ادّعای خود به چندین آیه استدلال کرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ
اللَّهِ أَحَداً* وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً* قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً (جن: ۱۸- ۲۰)

و مساجـد، ویژه خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید. و همین که «بنده خدا» برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند. بگو: «من تنها پروردگار خود را می‌خوانم و کسی را با او شریک نمی گردانم.

۲. قُلْ یـا أَیُّهَـا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَـکٍّ مِنْ دِینِی فَلا أَعْبُـدُ الَّذِینَ تَعْبُـدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ...* وَ لا تَـدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِینَ (یونس: ۱۰۴ و ۱۰۶)

بگو ای مردم، اگر در دین من تردیـد داریـد، پس [بدانید که من] کسانی را که به جای خدا می‌پرستید، نمی‌پرسـتم ...؛ ... و به جای خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، مخوان که اگر چنین کنی، در آن صورت، به یقین، از جمله ستمکارانی.

ص ۵۵

۳. وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ ...* ... هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ* قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جاءَنِی الْبَیِّناتُ مِنْ رَبِّی وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِینَ (غافر: ۶۰، ۶۵ و ۶۶)

و پروردگارتان فرمود: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند، به زودی، خوار در دوزخ درمی‌آیند» ...؛ ... اوست [همان] زنده‌ای که خدایی جز او نیست. پس او را در حالی که دین [خود] را برای وی بی‌آلایش گردانیده‌اید، بخوانید. سپاس [ها همه] ویژه خدا، پروردگار جهانیان است. بگو: «من نهی شده‌ام از اینکه جز خدا کسانی را که [شما] می‌خوانید، پرستش کنم، [آن هم] هنگامی که از جانب پروردگارم مرا دلایل روشن رسیده باشد و مأمورم که فرمانبر پروردگار جهانیان باشم».

۴. قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ (فاطر: ۴۰)

بگو: «به من خبر دهید از شریکان خودتان که به جای خدا می‌خوانید؛ به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا آنان در [کارِ] آسمان‌ها همکاری داشته‌اند؟ یا به ایشان کتابی داده‌ایم که دلیلی بر [حقّانیت] خود از آن دارند؟» [نه،] بلکه ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعده نمی‌دهند.

۵. وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ* وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ کانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ کانُوا بِعِبادَتِهِمْ کافِرِینَ (احقاف: ۵ و ۶)

ص ۵۶

و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا، کسی را می‌خواند که تا روز قیامت، او را پاسخ نمی‌دهد و آنها از دعایشان بی‌خبرند؟ و چون مردم محشور شوند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند.

۶. قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لا تَحْوِيلًا* أُولئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كانَ مَحْذُوراً (اسراء: ۵۶ و ۵ (ع))

بگو: «کسانی را که به جای او [معبود خود] پنداشتید، بخوانید. [آنها] نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه [آنکه بلایی را از شما] بگردانند». آن کسانی را که ایشان می‌خوانند، [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند [تا بدانند] کدام یک از آنها [به او] نزدیک‌ترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند؛ زیرا عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است.

چنان‌که می‌بینید، همه این آیات، به صراحت، بر این امر دلالت دارد که شرک مشرکان، در دعای آنها به درگاه خدایانی بوده است که به جای خدای تعالی می‌پرستیدند. آیا در این باره، به دلیلی صریح‌تر از این آیات نیاز است؟

«شیخ سلیمان»، نوه «ابن عبدالوهاب» در شرح خود بر کتاب پدربزرگش، «التوحید» می‌نویسد:

دعا عبادتی است از برترین عبادات، بلکه دعا، گرامی‌ترین عبادت نزد خداست ... در این صورت، اگر شرک ورزیدن در دعا شرک نباشد، پس دیگر در روی زمین، شرکی نخواهد بود. بنابراین، شرک در دعا نسبت به شرک در دیگر انواع عبادت، سزاوارتر به

ص۵۷

شرک بودن است، بلکه شرک در دعا، بزرگ‌ترین شرکِ مشرکانی بوده که رسول خدا (ص) به سوی آنها مبعوث شده است؛ زیرا آنها به درگاه پیامبران و صالحان و فرشتگان دعا می‌کردند تا نزد خدا از آنها شفاعت کنند و به همین دلیل، وقتی مشکلاتِ بسیار سخت پیش می‌آمد، همه آن شرک‌ها را فراموش و خالصانه به درگاه خدا دعا می‌کردند. (۱)

دو نکته ضروری برای مناقشه تامّ در این استدلال

نکته اول- تعیین اینکه مقصود از دعایی که موجب افتادن در شرک در عبادت می‌شود، چیست؟ آیا این کلمه در لغت و قرآن به یک معنا به کار رفته است یا معانی و کاربردهای متعددی دارد؟ به عبارت دیگر، آیا سخن قرآن در باره شرک بودن دعا برای غیر خدا بر ادّعای اینها دایر بر اینکه مسلمانان در ورطه دعا برای غیر خدا گرفتار شده‌اند، منطبق است یا منظور قرآن از آنچه در باره دعا به درگاه غیر خدا بیان داشته، امر دیگری غیر از دعا و درخواست‌هایی است که گاه در کنار ضریح‌های اولیا انجام می‌شود؟

نکته دوم- در سخنِ صاحبان این دیدگاه، شرک در دعا به معنی حاجت خواستن از غیر خدا را مقید به این قید می‌بینیم که این خواستن، باید خواستنِ چیزی باشد که کسی جز خدا قادر به انجام آن نباشد، درحالی‌که همه آیاتی که به آن استدلال می‌کنند، به چنین تفصیل و تقییدی اشاره ندارند. در این صورت، با توجه به اطلاق آیاتِ مورد استدلال، آوردن این قید چه دلیلی داشته است؟

۱- دعاوی المناوئین، ص ۳۴۸، به نقل از: تیسیر العزیز الحمید با کمی اختصار.

ص۵۸

در این زمینه، پرسش‌ها و حقایق چندی نیز هست که به زودی بیان خواهد شد. با ملاحظه دو نکته اخیر، موضوع در دو مبحث مطرح می‌شود.

مبحث اول: معنای دعا در آیات مورد استدلال

اشاره

ابتدا شایسته است به بیان معانی کلمه «دعا» در کتاب‌های لغت و همچنین کاربردهای قرآنی آن و نیز مهم‌ترین معناهایی بپردازیم که کلمه دعا در آن به‌کار رفته و در قرآن انعکاس یافته است. این معانی به شرح ذیل است:

۱. صدا زدن

به این معنی که کسی را با صدا و فریاد آگاه کنند که به این طرف توجه کند یا بیاید؛ چنان‌که می‌گوییم: «ادعُوا زیداً»؛ یعنی زید را صدا بزنید. از همین قبیل است سخن خدای تعالی که فرمود:

إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ (نمل: ۸۰)

البتّه تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی و نمی‌توانی این ندا را به کران، چون پشت بگردانند بشنوانی.

و این آیه که فرموده است:

ثُمَّ إِذا دَعاکُمْ دَعْوَةً مِنَ الأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (روم: ۲۵)

پس چون شما را با یک بار خواندن از زمین فراخوانَد، بناگاه [از گورها] خارج می‌شوید.

و این سخنِ خدای تعالی که فرمود:

اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ (انفال: ۲۴)

ص۵۹

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.

۲. نام‌گذاری و ادّعا

مثل: «دَعَوتُ المولود زیدا»؛ یعنی نوزاد را زید خواندم؛ یعنی نام زید بر او نهادم. به همین معنا در سخن خدای تعالی به کار رفته آنجا که فرمود:

تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا* أنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً (مریم: ۹۰ و ۹۱)

چیزی نمانده است که آسمان‌ها از این [سخن] بشکافند و زمین چاک خورَد و کوه‌ها به شدت فرو ریزند از اینکه برای [خدای] رحمان، فرزندی خواندند.

یعنی به دروغ مدّعی شدند که خدا فرزند دارد. ابن جوزی می گوید: «به نظر ابوعبیده معنای سخن خدای تعالی که فرمود: أن دَعَوْا ... این است که قرار دادند و از باب دعای گفتاری نیست ...». (۱)

از همین قبیل است سخن خدای تعالی که فرمود:

وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً (فرقان: ۶۸)

و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است، جز به حق نمی‌کُشند و زنا نمی‌کنند و هر کس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد.

۱- زاد المسیر، ج ۵، ص ۱۹۶.

ص ۶۰

در این آیه، دعـا به معنی اختیـار کردن (اتخـاذ) و قراردادن (جعـل) است و هر دو این معنا، یعنی اتخاذ و جعل در قرآن کریم آمـده است؛ آنجا که از عقیـده مشـرکان سـخن به میان آورده است، ماننـد: وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ؛ «و با خدا، معبودی دیگر قرار مدهید که من از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم». (ذاریات: ۵۱)

و وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَهً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا؛ «و به جای خدا، معبودانی اختیار کردند تا برای آنان [مایه] عزت باشد». (مریم: ۸۱)

بخـاری نیز روایـتی در بیـان سـبب نزول آیه سوره فرقـان از «عبـدالله بن مسـعود» نقـل کرده است که بر همین معنـا دلالـت دارد. وی می گوید:

«از رسول خدا (ص) پرسیدم- یا کسی از ایشان پرسید-: چه گناهی نزد خدا بزرگ‌تر است؟ فرمود: اینکه برای خداوندگاری که تو را آفریـده اسـت، شـریکی قرار دهی. گفتـم: پس از آن چه؟ فرمـود: پس از آن، اینکه فرزنـدت را بکشـی، از ترس اینکه در رزق و روزی تو شـریک شود. پس از آن چه؟ فرمود: اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی. راوی می گوید: این آیه در تصدیق سـخن رسول الله (ص) نازل شد که وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ .... (۱)

۳. طلب واستغاثه

۱- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ص قَالَ: سَأَلْتُ أو سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص: أَیُّ ذَنْبٍ أَعْظَمُ؟ قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدّاً وَ هُوَ خَلَقَکَ. قُلْتُ: ثُمَّ أی؟ قَالَ: أَنْ تَقْتُلَ وَلَـدَکَ خَشْیَهَ أَنْ یطْعَمَ مَعَکَ. قُلْتُ: ثُمَّ أی؟ قَالَ: أَنْ تُزَانِیَ بِحَلِیلَـهِ جَارِکَ. قَالَ: وَ نُزِلَتْ هَـذِهِ الآیهِ تَصْدِیقاً لِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ ص: وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ...؛ صحیح بخاری، ج ۶، صص ۱۳۶- ۱۳۸.

ص ۶۱

و این معنا بسیار در قرآن آمده است:

هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ (آل‌عمران: ۳۸)

آنجا [بود که] زکریا، پروردگارش را خواند [و] گفت: پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی.

همچنین آمده است:

قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما فَاسْتَقِیما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ (یونس:)

فرمود: دعای هر دوی شما پذیرفته شد. پس ایستادگی کنید و از راه کسانی که نمی‌دانند، پیروی مکنید.

بر اساس این معنا، کلمه دعا در طلب از خدا و استغاثه به درگاه او به‌کار می‌رود، چنان‌که ظاهر سخن خدای تعالی این است:

بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِکُونَ (انعام: ۴۱)

بلکه تنها او را می‌خوانید و اگر او بخواهد، رنج و بلا را از شما دور می‌گرداند و آنچه را شریک [او] می‌گردانید، فراموش می‌کنید.

دیگر سخنش مبنی بر این که:

وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ (اعراف: ۵۶)

و با بیم و امید، او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

ص ۶۲

مؤید همین نکته است. این کاربرد همان است که به آن، عنوان «دعاء المسأله» (۱) داده‌اند.

۴. عبادت

این معنا برای دعا در سخن «ازهری» آمده است که می گوید:

و گاه می‌شود که دعـا، عبـادت باشـد و از این قبیـل است سـخن خداونـد عزوجل: إِنَّ الَّذِینَ تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُکُمْ؛ «در حقیقت، کسانی را که به جای خدا می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند»؛ یعنی آنان که به جای خدا آنها را می‌پرستید. (۲)

بیشتر کاربردهـای این واژه در قرآن به همین معنـا است. «شوکـانی» اسـتدلال یکی از دانشـمندان را چنین تقریر کرده است: «دعا در بیشتر کاربردهای کتاب عزیز به معنای عبادت است».(۳) به این کاربرد، چنان‌که بعدتر خواهد آمد، اصطلاح «دعاء العباده» داده‌اند.

«ابوالبقاء» معانی متعدد دعا را با استشهاد به آیات قرآن کریم چنین دسته‌بندی کرده است:

دعا معانی چندی دارد:

الف) رغبت به خدا و عبادت، مثل: وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا

۱- دعـاء المسأله؛ یعنی دعایی که به معنای درخواست و اظهار نیاز است و در زبان فارسـی بیشتر به همین معنا به کار می‌رود. معانی دیگری که در متن برای کلمه دعا به آنها اشاره شده است، چون در زبان فارسـی کاربرد ندارد، برای خواننده فارسـی زبان نامأنوس است مترجم.

۲- تهذیب اللغه، ج ۳، ص ع ۶.

۳- فتح القدیر، ج ۴، ص ۵ ع ۱.

ص۶۳

یَنْفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ؛ «و به جای خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، مخوان». (یونس: ۱۰۶)

ب) یاری جستن، مثل: وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ؛ «و گواهان خود را فرا خوانید». (بقره: ۲۳)

ج) درخواست کردن، مثل: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ؛ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». (غافر: ۶۰)

د) گفتار، مثل: دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ؛ «گفتار آنان در آنجا «سبحانک اللهم» است». (یونس: ۱۰)

ه) صدا زدن، مثل: یَوْمَ یَدْعُوکُمْ؛ «روزی که شما را فرا می‌خواند». (اسراء: ۵۲)

و) نام‌گذاری، مثل: لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً؛ «نامیدن پیامبر را در میان خود چونان قرار مدهید که یکدیگر را می‌نامید». (۱) (نور: ۶۳)

بنابر آنچه گفتیم، هنگام استدلال به آیه‌ای از آیاتی که واژه دعا در آنها به‌کار رفته است، باید مشخص کنیم که کدام یک از معانی متعددی که عرضه داشتیم، در آن آیه به‌کار رفته و مقصود بوده است.

اقرار آنها به تقسیم دعا به دعای عبادت و دعای مسئلت

حق این است که اصحاب این دیدگاه، خود، اقرار و اعتراف دارند که دعا به دو نوع تقسیم می‌شود و این امر در میراث فکری این فرقه، آشکار است.

۱- الکلیات، ص ۴۴ ع.

ص ۶۴

«شیخ محمد بن صالح العثیمین» می گوید:

دعا به دو قسم تقسیم می‌شود: اول دعای عبادت، مثل نماز و روزه ... و این قسم، همه شرک است. دوم دعای مسئلت که این قسم از دعا به کلی شرک نبوده، بلکه دارای تفصیل است. اگر مخلوقی قادر بر انجام کاری باشد [و همان کار از او به دعا خواسته شود]، این شرک نیست ...، اما اگر کسی چیزی را از مخلوقی بخواهد که کسی جز خدا قادر بر انجام آن نیست، این خواستنِ او از غیر خدا شرک است و موجب خارج شدن او از دین اسلام می‌شود. (۱)

«شیخ صالح الفوزان» نیز می گوید:

دعا اعمّ از استغاثه است، چنان‌که گذشت، و بر دو نوع است: دعای عبادت و دعای مسئلت. دعای عبادت عبارت از ثناگویی خداوند سبحانه و تعالی است به ذکر اسماء و صفاتِ او. دعای مسئلت عبارت از طلب حاجات از خدای سبحان است. (۲)

سؤال بزرگ بر اساس گفته‌های این دو فرد، سؤالی بزرگ و اساسی پیش می‌آید و آن اینکه، آیا آیاتی که عبارت (یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) در آنها به کار رفته است، از نوع اولِ دعا یعنی دعای عبادت سخن به میان آورده‌اند یا از معنای دومِ دعا یعنی دعای مسئلت یا از هر دو یا برخی از این آیات از نوع اول و برخی دیگر از نوع دوم هستند؟

روشن است که اتهام شرک این افراد به مسلمانان از باب دعای مسئلت به درگاه غیر خداست، نه از باب دعای عبادت.

۱- القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲- إعانه المستفید، ج ۱، ص ۲۶ ع.

ص ۶۵

بر این اساس، لازمه استدلال به آیات، بر شرک بودن دعا به درگاه غیر خدا- آن هم دعای مسئلت- این است که ثابت شود مقصود و منظور از دعـا در این آیات، دعای مسئلت است. اگر سـخن خـدا در این آیات، به دعای عبادت مربوط باشـد، دیگر این آیات بر شرک بودن دعای مسئلت به درگاه غیر خدا دلالتی نخواهند داشت. بنابراین، آنچه از آنها می‌خواهیم، این است که اثبات کنند این آیات در باره دعای مسئلت است تا بعد از اثبات این مطلب بتوان گفت قرآن به کفر کسانی حکم داده است که غیر خدا را به دعای مسئلت می‌خوانند.

حاصل بحث اینکه آیات از کدام یک از دو معنا سخن می‌گویند؟ این مطلبی است که ما به آن می‌پردازیم.

آیات از دعای عبادت سخن می‌گویند یا دعای مسئلت؟

پس از اینکه معـانی مختلف واژه دعـا را در لغت و قرآن و فرهنـگ فرقه تکفیری بیـان داشـتیم و روشن کردیم که دعـا به دو بخش اصـلی عبـادت و مسـئلت تقسـیم می‌شود، آیات قرآن را که بیشتر در باره دعا سـخن گفته است، می‌توانیم بفهمیم و ببینیم آیا مراد و منظور قرآن، دعای عبادت است یا مسئلت؟

حال به تفسیر چهار نمونهٔ اصلی از آیاتی توجه کنید که واژه دعا در آنها به کار رفته است:

۱. وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسی أَلَّا أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا* فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ (مریم: ۴۸ و ۴۹)

و از شما و [از] آنچه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می گیرم و

ص ۶۶

پروردگـارم را می‌خوانم. امیـدوارم که در خوانـدن پروردگـارم ناامیـد نباشم و چون از آنها و [از] آنچه به جای خـدا می‌پرستیدنـد، کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم.

این آیه که سـخن ابراهیم (ع) را نقل می‌کنـد، آشـکارترین آیه‌ای است که بر ترادف بین دو واژه «یـدعو» و «یعبـد» در قرآن دلالت می‌کنـد. بنابراین، بـدون شک، وقتی این آیه با سـخن ابراهیم (ع) که گفت: وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ آغاز شـده است و چنین ادامه پیدا می‌کند که: فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، ترادف بین یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ به گونه‌ای ثابت می‌شود که هرگز معنای طلب و درخواست یا همان دعای مسئلت در آن ملاحظه نمی‌شود.

«بغوی» می‌گوید:

وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ یعنی: «أعتزل ما تعبـدون من دون الله»، به معنای این است که از آنچه به جای خـدا می‌پرستید، کنـاره می‌گیرم. مقاتـل می‌گویـد: کناره گرفتن ابراهیم (ع) از آنها به این شـکل بود که از شـهر کوثی، (۱)بیرون آمـد و از آنجا به سرزمین مقـدس مهاجرت کرد. وَ أَدْعُوا رَبِّی؛ یعنی پروردگارم را عبادت می‌کنم. عَسـی أَلَّا أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَـقِیًّا؛ یعنی باشد که به واسطه دعا و عبادت او تیره‌بخت نشوم، چنان‌که شما با پرستش بت‌ها تیره روزگار شدید. (۲)

۱- شهری که حضرت ابراهیم ع در آن پرورش یافت.

۲- تفسیر بغوی، ج ۳، ص ۱۶۶.

ص ۶۷

«ابن جوزی» که به آوردن همه آرا و نظرها عادت دارد، در تفسیر خود می‌نویسد:

و در معنای تَدْعُونَ، دو نظر است:

یکی «تعبـدون»؛ یعنی عبادت می‌کنیـد و دومی، آنچه را به عنوان خدایی می‌خوانید. وَ أَدْعُوا رَبِّی؛ یعنی عبادتش می‌کنم و عَسـی أَلَّا أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا؛ یعنی امیدوارم با عبادت او بدبخت نشوم، چنان‌که شما با عبادت بتان بدبخت شدید.(۱)

پس ملاحظه می‌کنیم که او هم طلب و مسئلت را- حتی به عنوان یک احتمـال- در معنای آیه ذکر نکرده و معنای واژه تـدعون را بین «ی عبُدُونَ» و «ی سَمُّونَ» مردّد دانسته است.

«ابن کثیر» می‌گوید:

و سخن او که گفت: وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی؛ یعنی از شـما و خدایانی که آنها را به جای خدا می‌پرستید، بیزاری می‌جویم. وَأَدْعُو رَبِّی؛ یعنی و پروردگار خود را که تنهاست و انبازی ندارد، می‌پرستم. (۲)

۲. إِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِناثاً وَ إِنْ یَدْعُونَ إِلَّا شَیْطاناً مَرِیداً (نساء: ۱۱ (ع))

آنچه غیر از خدا می‌خوانند، فقط بت‌هایی است (بی‌روح) که هیچ اثری ندارند. و نمی‌خوانند مگر شیطان سرکش و ویرانگر را.

واژه دعا در این آیه نیز به معنای عبادت به‌کار رفته است. دلیل این مطلب در خود آیه است که فرموده است: وَ إِنْ یَدْعُونَ إِلَّا شَیْطاناً مَرِیداً؛

۱- زاد المسیر، ج ۵، صص ۱ ع ۶ و ۱ ع ع.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۳۰.

ص۶۸

«و نمی‌خوانند مگر شیطان سرکش و ویرانگر را». پیداست که در تفسیر این آیه، راهی نیست جز اینکه خواندنِ شیطان را به عبادت شیطان تفسیر کنیم؛ همان شیطانی که در سخن خدای تعالی در سوره یاسین آمده است:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (یس: ۶۰)

ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست؟

چون مشرکان قریش هیچ‌گاه شیطان را به دعای مسئلت نمی‌خواندند و چیزی از او نمی‌خواستند، بلکه دعا در اینجا همان عبادتی است که حقیقت آن نسبت به شیطان همان اطاعت و پیروی است.

«بغوی» می‌گوید:

سخن خدای تعالی که می‌فرماید: إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِناثاً درباره اهل مکه نازل شده است؛ یعنی «عبادت نمی‌کنند»، مانند دیگر سخنِ خدای تعالی که فرمود: وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي؛ یعنی «و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید» که به معنای «عبادت کنید» است، به دلیل ادامه همان آیه که فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي؛ یعنی «آنان که از عبادت من سرپیچی می‌کنند» ... و مِن دُونِهِ؛ یعنی «غیر خدا» و ... إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطاناً مَرِيداً؛ یعنی «و عبادت نمی‌کنند جز شیطان سرکش و ویرانگر را»؛ چون وقتی آنها بت می‌پرستیدند، در واقع، از شیطان پیروی می‌کردند. (۱)

۱- تفسیر بغوی، ج ۱، صص ۳۸۳ و ۳۸۴.

ص ۶۹

۳. وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ (غافر: ۶۰)

و پروردگارتان فرمود: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند، به زودی، خوار در دوزخ درمی‌آیند».

این فرقه مدّعی هستند این آیه آشکارا درباره دعا به معنای طلب و مسئلت است و می‌گویند ذیل آیه که می‌فرماید: إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی بر این مطلب دلالت می‌کند.

آنچه ما در کلمات اهل لغت و مفسران می‌بینیم، این است که آنها کلمه دعا را در این آیه به عبادت تفسیر کرده‌اند، آن هم با این استدلال که دعا و عبادت با هم مترادف و هم‌معنا هستند، نه اینکه دعا به معنای طلب به‌کار رفته باشد. طلب هم از مصداق‌های عبادت است، چنان‌که اینها با توجه به ذیل آیه که فرموده: إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی یا اینکه فرموده است: أَسْتَجِبْ لَکُمْ، چنین پنداشته‌اند. حق این است که مراد از کلمه دعا در مقطع اول آیه، عبادت است، نه چنان‌که اینها از آیه فهمیده‌اند که چون دعا هم از مصداق‌های عبادت است، مراد از این کلمه در مقطع دوم، دعاست.

واژه دعا در این آیه، در روایت صحیحی که از یکی از صحابه روایت شده، به معنای عبادت تفسیر شده است. «حاکم نیشابوری» از «جریر بن عبد الله بجلی ۲» در تفسیر سخن خدای عز وجل: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ روایت کرده است که گفت: «اعبُدونی استجب لکم؛ مرا عبادت کنید تا شما را اجابت کنم». «حاکم» می‌گوید: «این حدیث،

ص ۷۰

صحیح بر شرط مسلم است،(۱) ولی مسلم و بخاری آن را

روایت نکرده‌اند». ذهبی نیز می گوید: «بر شرط مسلم صحیح است». (۲)

همین مطلب را به صراحت در روایت صحیح دیگری می‌یابیم که از رسول خدا (ص) نقل شده است، که مفسران از آن همان معنا را فهمیده‌اند که ما بیان داشتیم، نه آنچه را اینها می گویند. «قرطبی» می گوید:

در باره سخن خدای تعالی: وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ ... تا آخر، «نعمان بن بشیر» می گوید: از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمود: دعا، عبادت است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ.

«أبوعیسی»(۳) می گوید:

این حدیث، حسن و صحیح است و این دلالت بر این معنا دارد که دعا همان عبادت است و اکثر مفسران نیز همین را گفته‌اند. معنی آیه این است: مرا یکتا بدانید و عبادتم کنید تا عبادات شما را قبول کنم و شما را بیامرزم. (۴)

«ازهری» می گوید:

ابواسحاق درباره سخن خدای عزّوجلّ: أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ

۱- «بر شرط»، اصطلاحی در علم حدیث اهل سنت است؛ یعنی اگر حدیثی را بخاری و مسلم روایت نکرده باشند، ولی شرایطی که آنان در صحیح شمردن روایت لازم می‌دانسته‌اند دارا باشد، می گویند آن حدیث به شرط مسلم یا بخاری یا هر دو صحیح است. مترجم

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳- منظور ترمذی صاحب سنن است.

۴- الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۵، ص ۲۹۲، محقق این چاپ می‌نویسد: سند این روایت صحیح است و ترمذی در تفسیر آن را روایت کرده است ۲۹۶۹.

ص ۷۱

إذا دَعانِ؛ و دعای دعاکننده را، هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم (بقره: ۱۸۶)، گفته است: یعنی دعا برای خدا سه گونه است: یـک نوع توحیـد خـدا و مـدح و ثنـای اوست؛ مثـل اینکه بگویی: «ی ا الله لا ـ إله إلا ـ أنت» یا بگویی: «ربنا لک الحمـد». وقتی چنین بگویی، با گفتن «ربنا» دعا کرده‌ای و پس از آن ثنا، و توحید او را بر زبان آورده‌ای. چنین است این سخن خدای تعالی: وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ ....(۱)

در این صورت، آشکار است که دعا در این آیه، دعای عبادت است، نه دعای مسئلت. پس چگونه می‌توان به این آیه استدلال کرد که دعای مسئلت، عبادت است؟

سزاوار نیست ادعا شود که کلمه أَسْتَجِبْ لَکُمْ در آیه، قرینه آشکاری است بر اینکه مقصود، دعای مسئلت است؛ چون آشکار است که افراد بشـر از آن جهت، عبـادات و شـعایر مـذهبی خود را- که قرآن مجیـد از آن، به دعـا تعـبیر می کنـد- انجـام می‌دهنـد که به خـدایان خود نزدیک شونـد و از عنایاتشان بهره‌منـد شوند و خواسـته‌هایشان به اجابت برسد. پس طبیعی است که به آنها گفته شود: تنها خـدا را بپرستیـد؛ یعنی او را یاد کنیـد و به فرمانش نماز برپا داریـد تا دعاهایتان را مسـتجاب و حاجت‌هایتان را برآورده کند که تنها دعاهای نمازگزاران و روزه‌داران پاک به اجابت می‌رسد.

همین مطلب در مثل آیه شریفه:

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِٔ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ (احقاف: ۵)

۱- تهذیب اللغه، ج ۳، ص ع ۶.

ص ۷۲

و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا، کسی را می‌خواند که تا روز قیامت، به او پاسخ نمی‌دهد و آنها از دعایشان بی‌خبرند؟

نیز می‌آید و معنای آیه چنین می‌شود: و چه کسی گمراه‌تر است از کسی که به جای خدا، دیگری را عبادت کند؛ کسی که عبادت او هیچ واکنشی را نزد معبودش برنمی‌انگیزد. پس چنین عبادت‌کننده‌ای، نه بهره‌ای از عبادت خود برده و نه حاجتی از او برآورده می‌شود؛ زیرا معبود او جامدی غافل بیش نیست که از عبادت او خبر ندارد.

روایتی نیز از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «هر کس دوست دارد دعایش در زمان بلا و گرفتاری مستجاب شود، باید در زمان آرامش و آسایش، بیشتر دعا کند». (۱)این حدیث همین معنایی را که می‌خواهیم بیان کنیم، به ذهن می‌رساند. این شخص در سختی‌ها و بلاها؛ یعنی زمانی که زمانه بر او سخت گرفته است، دعایش مستجاب می‌شود، اما به شرط اینکه در حال آسایش و راحتی مشغول عبادت و بندگی خدا بوده باشد. در این روایت شریف از عبادت در حال آسایش، به دعا در حال راحتی و آسایش تعبیر شده است.

به همین معنا است روایتی که در کافی از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

کسی که پیش از بلا، اهل دعا و نیایش به درگاه خدا باشد، وقتی بلایی نیز بر وی نازل شود، دعایش مستجاب خواهد شد و

۱- «مَنْ سَرَّهُ أنْ يُسْتَجَابَ لَهُ عِنْدَ الكَرْبِ وَالشَّدَائِدِ فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ». المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ع ۲۹، حاکم می‌گوید: این حدیث، صحیح السند است. ذهبی نیز با او موافقت کرده است.

ص۷۳

فرشتگان خواهند گفت: این صدایی آشنا است و از آسمان در حجاب نخواهد ماند، اما کسی که اهل دعا و عبادت نباشد، چون بلایی بر وی نازل شود، دعایش مستجاب نمی‌شود و فرشتگان می‌گویند: ما این صدا را

نمی‌شناسیم. (۱)

۴. وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً* وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً* قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً (جن: ۱۸- ۲۰)

و مساجد، ویژه خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید و همین که «بنده خدا» برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند. بگو: «من تنها پروردگار خود را می‌خوانم و کسی را با او شریک نمی‌گردانم».

واژه دعا در این آیه نیز به معنای عبادت آمده است، نه طلب و مسئلت. اختلاف میان رسول خدا (ص) و قریش بر سر وحدانیت خدا در عبادت بود و از کلمه «ی دعو» جز همین معنا اراده نشده است. به همین دلیل، آیات با این سخنِ خدای تعالی پایان یافته است که: «بگو: من تنها پروردگار خود را می‌خوانم و کسی را با او شریک نمی‌گردانم».

«طبری» می‌گوید:

خداوند متعال به پیامبرش، محمد (ص) می‌فرماید: «و مساجد، ویژه خدا است. پس» ای مردم، «هیچ کس را با خدا مخوانید». و در

۱- «مَنْ تَقَدَّمَ فِی الدُّعَاءِ اسْتُجِیبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَ قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ صَوْتٌ مَعْرُوفٌ وَلَمْ یُحْجَبْ عَنِ السَّمَاءِ وَمَنْ لَمْ یَتَقَدَّمْ فِی الدُّعَاءِ لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقَالَتِ الْمَلَائِکَةُ إِنَّ ذَا الصَّوْتَ لَا نَعْرِفُهُ». کافی، ج ۲، ص ۴ ع ۲، علامه مجلسی در مرآه العقول، ج ۱۲، ص ۲۲ نیز این حدیث را صحیح دانسته است.

ص ۷۴

این پرستش، کسی را با او شریک نگردانید، بلکه تنها به توحید او ایمان داشته باشید و خالصانه برای او عبادت کنید ... و اینکه فرموده است: وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً، به این معنا است که چون محمد رسول الله (ص) به نماز می‌ایستاد و خدا را می‌خواند و می‌گفت: لا إله إلا الله کَادُوا یکُونُونَ عَلَیهِ لِبَدًا؛ چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند.

و از «ابن عباس» در باره آیه: وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً نقل است که می گوید: «این وقتی بود که آنها می‌شنیدند پیامبر اکرم (ص) قرآن تلاوت می کند».

از «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» نقل شده است که: «آن جن به قومش گفت: لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً و این وقتی بود که آنها آن حضرت را می‌دیدند که نماز می‌خواند و اصحابش با رکوع او رکوع و با سجود او سجده می کنند ...». (۱)

«بغوی» نیز می گوید:

لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ، یعنی پیامبر اکرم (ص) و یدْعُوهُ، یعنی خدا را عبادت می کرد و قرآن می‌خواند و این وقتی بود که آن حضرت در «بطن نخله» نماز و قرآن می‌خواند.(۲)

خلاصه

از بحث گذشته آشکار می‌شود که کلمه دعا در قرآن کریم در بسیاری از موارد به معنای عبادت آمده است، چنان‌که شوکانی در

۱- تفسیر طبری، ج ۲۹، صص ۱۴۴- ۱۴۶.

۲- تفسیر بغوی، ج ۴، ص ۳ ع ۳.

ص ۷۵

توضیح استدلال یکی از علما می گوید: «دعا در بیشتر کاربردهای کتاب عزیز همان عبادت است». (۱) اینجاست که به خود حق می‌دهیم این پرسش را مطرح کنیم که چگونه مدّعی می‌شوند قرآن کریم به وضوح، دعا را به صورت مطلق عبادت دانسته است درحالی‌که آیاتی که از شرك سخن به میان آورده‌اند، تنها در باره دعای عبادت سخن گفته‌اند و به دعای مسئلت هیچ ربطی ندارند؟

آیا بین دعای مسئلت و عبادت تلازمی هست؟

در اینجا ادّعای دیگری نیز هست که در بعضی سخنان آنها یافت می‌شود که حاصلش این است که دعای مسئلت دربردارنده دعای عبادت نیز هست. «فوزان» می گوید:

رابطه بین دعای عبادت و دعای مسئلت، این است که دعای عبادت مستلزم دعای مسئلت است و وقتی که بنده گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ* الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ؛ ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است (خداوندی که) بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته)، (خداوندی که) مالك روز جزا است». از این مدح و ثنای الهی، لازم می‌آید که از خداوند متعال درخواست کند. از طرفی دعای مسئلت نیز دربردارنده دعای عبادت خواهد شد؛ به این معنا که دعای عبادت داخل در دعای مسئلت می‌شود؛ یعنی کسی که حوایج خود را از خدا می‌خواهد، در ضمن آن، خدا را هم عبادت می کند. (۲)

۱- فتح القدیر، ج ۴، ص ۵ ع ۱.

۲- إعانه المستفید، ج ۱، ص ۲۶۸.

ص ۷۶

در پاسخ باید گفت اینکه دعای عبادت مستلزم دعای مسئلت و دعای مسئلت متضمّن دعای عبادت باشد، سخنی مبهم و نامعقول است. معقول این است که اگر کسی موجودی را مستحق دعای عبادت دید، بدون شک، او را شایسته این خواهد دید که حاجت‌های خود را با دعای مسئلت از او بخواهد. اگر

مراد آنها این است که هر وقت دعای عبادت روی داد، از پیدایش آن لازم می‌آید که دعای مسئلت نیز روی دهد، صحیح نیست؛ چون گاه کسی خدای خود را تسبیح می‌گوید و در تسبیحش دعای مسئلتی نیست، تا گفته شود از دعای عبادت، دعای مسئلت لازم آمده است. حال چگونه از الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، دعای مسئلت لازم آمده است؟

اینکه دعای مسئلت متضمن دعای عبادت باشد، از عقل دورتر است. آیا منظورشان این است که هر کس چیزی از دیگری خواست، نفس عمل او دربردارنده دعای عبادت است و آن کس را عبادت کرده است؟ به این معنا که اگر چیزی از برادرت خواستی، این دعای مسئلت متضمن دعای عبادتِ برادرت نیز باشد. پس این سخن خدای تعالی که فرمود: فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ؛ «آن کس که از پیروان او (موسی (ع)) بود، از وی یاری خواست». (قصص: ۱۵) که دعای مسئلت است، به این معناست که آن شخص که پیرو موسی (ع) بود، در ضمنِ تقاضای کمک از موسی، او را عبادت نیز کرده بود.

این احتمال هست که همان‌گونه که ما با به جا آوردن نماز و روزه، خدا را عبادت می‌کنیم، کسی هم باشد که با طلب حاجت، خدا را عبادت کند. با این حال، چنین انسانی در واقعیت خارجی

ص ۷۷

کجاست؟ کسی که حوایج خود را از خدا می‌طلبد، از آن‌رو چنین می‌کند که او پروردگاری است که بر هر چیز تواناست. چنین کسی در این حال هرگز قصد عبادت ندارد، چنان‌که وقتی از کس دیگری غیر از خدا هم چیزی می‌خواهد، کار او متضمن عبادت آن کس نیست. پس آیا این ادّعای آنان معنای معقولی دارد؟ صاحبان این دیدگاه باید توضیح بیشتری بدهند.

مبحث دوم: مقید کردن شرک بودن دعای مسئلت بر قدرت نداشتن غیر خدا بر مورد دعا

اشاره

چنان‌که دیدید، آنها اقرار دارند که دعای مسئلت از غیر خدا به‌صورت مطلق، شرک نیست، بلکه قیدی دارد و آن قید این است که در دعا و خواستنِ حاجت، چیزی از غیر خدا بخواهد که کسی جز خدا قادر بر انجام آن نباشد و کلمات مشایخ آنها در این باب صریح است.

«محمد بن صالح العثیمین» می گوید:

دعا به دو بخش تقسیم می‌شود: اول دعای عبادت، مانند روزه و نماز ... و این بخش از دعا کاملًا شرك است و دوم دعای مسئلت؛ این بخش از دعا به کلی شرك نیست، بلکه تفصیلی در آن است؛ به این صورت که اگر مخلوقی قادر بر انجام آن دعا باشد، این دعا، شرك نیست .... اما اگر کسی از مخلوقی چیزی بخواهد که جز خدا کسی قدرت بر انجام آن ندارد، این دعا و خواستن او شرك است و آن شخص را از دین خارج می کند. (۱)

۱- القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

ص۷۸

اصل این قید را می‌توان در سخنان ابن عبدالوهاب در ردّ اشکالی که خود ذکر کرده است، یافت؛ آنجا که می گوید:

آنها (مسلمانانی که ابن عبدالوهاب آنها را مشرک می‌شمارد) شبهه دیگری هم دارند و آن این است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «همانا مردم در روز قیامت به حضرت آدم استغاثه می کنند. سپس به نوح، سپس به موسی و پس از او به عیسی. همه آنها عذر می‌آورند و امتناع می کنند تا مردم به رسول خدا (ص) می‌رسند». (۱)

پس این آیه دلالت بر این دارد که استغاثه کردن و حاجت خواستن از غیر خدا شرک نیست.

در جواب می گوییم: منزّه است خدایی که بر دل دشمنان خود مهر نهاده است؛ زیرا ما منکر استغاثه به مخلوق در آنچه بر آن قدرت دارد، نیستیم؛ چنان‌که خداوند در قصه موسی (ع) فرموده است: فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ؛ آن کس که از پیروان او (موسی (ع)) بود، بر ضد کسی که دشمن وی بود، از وی یاری خواست، همچنان‌که انسان در جنگ یا کارهای دیگر در اموری که مخلوق قادر به انجام آن باشند، از یاران و دوستان خود کمک و یاری می‌جوید. ما منکر این هستیم که مردم استغاثه عبادت از مخلوقی کنند؛ کاری که در کنار قبر اولیا در غیبت یا حضورشان انجام می‌دهند و چیزهایی از آنها می‌خواهند که کسی جز خدا قادر به انجام آن نیست. (۲)

عبارت این افراد در این معنا ظهور دارد که شرک مختص به

۱- أنَّ النَّاسَ یَومَ القِیَامَهِٔ یَستَغِیثُونَ بِآدَمَ ثُمَّ بِنُوحٍ ثُمَّ بِإبرَاهِیمَ ثُمَّ بِمُوسَی ثُمَّ بِعِیسی فَکُلُّهُم یَعتَذِرُ حَتَّی یَنتَهُوا إلَی رَسُولِ اللهِ ص.

۲- شرح کشف الشبهات، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.

ص۷۹

جایی است که آنچه درخواست شده است، از کارهای خارق‌العاده‌ای باشد که جز از خداوندِ خالقِ هستی از دیگری ساخته نیست. اشکال اساسی که بر آنها وارد است، این است که ما یقین داریم کارهایی از همین قبیل هست که جز خدا کسی قادر به انجام آن نیست و به آنها خوارق عادت می‌گویند. با این حال، خداوند متعال، خود، بعضی از مخلوقات بزرگوارش همچون فرشتگان و بعضی از بندگان صالحِ مخلص را بر انجام دادن آنها قدرت بخشیده است و آنها قادر به انجام دادن آن امور هستند.

برای بیان مثال، جریان حضرت عیسی مسیح (ع) کفایت می‌کند که قدرت داشت مرده زنده کند و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به دستور خدا شفا بخشد. شکی در این نیست که هیچ مسلمانی امثال چنین اموری را که تنها در ید قدرت پروردگار است، اصالتاً از غیر خدا نمی‌خواهد، مگر اینکه معتقد باشد آن کس که اینک از او درخواست می‌شود، از جانب خداوند عزوجل اجازه و قدرت بر انجام دادن آن کار را دریافت کرده است؛ همچون قدرتی که به مسیح (ع) اعطا شده بود و در سخن خدای تعالی ذکر شده است:

أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِْ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَ الأَبْرَصَ وَ أُحیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ (آل‌عمران: ۴۹)

من از گِل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم. آنگاه در آن می‌دمم. پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می گردانم و

ص ۸۰

شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می کنید، خبر می‌دهم.

و به همین صورت، در باره حضرت سلیمان (ع) نیز فرمود: فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ؛ «پس باد را در اختیار او قرار دادیم که هر جا تصمیم می گرفت، به فرمان او نرم و روان می‌شد». (ص: ۳۶)

بنابراین، وجود امثال این قدرت‌ها امری است که در قرآن کریم به آن تصریح شده است. پس چگونه ممکن است مسلمانی را که به این امر اعتقاد دارد یا بر اساس این اعتقاد ترتیب اثر داده، از آن پیامبر معجزه می‌طلبد، تکفیر کرد؟ آیا معقول است به سادگی گفته شود: دعا و درخواست بیماران در زمان مسیح (ع) و طلب شفا از آن حضرت کاری موجب شرك است و اگر کور مادرزاد و مریض مبتلا به پیسی از حضرت عیسی (ع) طلب شفا می کرد، مشرك بود؟

حال اگر کسی خواست با لجبازی چنین ادّعایی کند، به او می گوییم: برای تو کافی است اینکه بدانی آن کس که دانشی از کتاب نزد او بود، تخت ملکه سبا را به درخواست حضرت سلیمان (ع) احضار کرد که در سخن خدای تعالی آمده است:

قالَ يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (نمل: ۳۸)

گفت: ای سران [کشور]، کدام یك از شما تخت او را- پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند- برای من می‌آورد؟

ص ۸۱

در این هنگام، آن کس که دانشی از کتاب نزد او بود، پاسخ مثبت داد و به این کار اقدام کرد، چنان‌که در قرآن مجید آمده است:

قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی (نمل: ۴۰)

کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی، برایت می‌آورم». پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است».

پس آیا پیامبر خدا، حضرت سلیمان (ع) با این درخواست مشرک شد؟

از این گذشته، گاه ممکن است انسانِ مُرده نیز توانایی برخی از کارها را پیدا کند. بر اساس حدیثی، رسول خدا (ص) قدرت پاسخ دادن به سلام مؤمنان را دارد درحالی‌که مرده و در قبر خود آرمیده است. چنان‌که به سند صحیح از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «کسی نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خداوند روح مرا به بدنم برمی‌گرداند تا پاسخ سلام او را بدهم».(۱)

از بس این امر آشکار بوده، «شیخ ابن عبدالوهاب» اقرار کرده است درخواست از کسی که خداوند متعال او را بر خوارق عادت توانا ساخته باشد، شرک نیست. وی می‌گوید:

آنها شبهه دیگری هم دارند و آن، قصه ابراهیم (ع) است که چون در آتش افکنده شد، جبرئیل در آسمان سر راهش را گرفت و

۱- «مَا مِنْ أَحَدٍ یُسَلِّمُ عَلَیَّ إلّا رَدَّ اللهُ عَلَیَّ رُوحِی حَتّی أرُدَّ عَلَیْهِ السَّلامَ»؛ البانی این حدیث را در السلسله الصحیحه، ج ۵، ص ۳۳۸ آورده است.

ص۸۲

گفت: آیا حاجتی داری؟ گفت: حاجتی دارم، اما نه از تو. آنها می‌گویند: اگر استغاثه کردن به جبرئیل شرک بود، هرگز جبرئیل چنین پیشنهادی به آن حضرت نمی‌داد.

جواب این است که: این شبهه نیز از جنس شبهه اول است؛ زیرا جبرئیل توانایی کمک به ابراهیم را داشت که این پیشنهاد را به ابراهیم کرد، چنان‌که خداوند متعال نیز جبرئیل را شَدِیدُ الْقُوی خوانده است. بنابراین، اگر خداوند به جبرئیل اجازه می‌داد که آن آتش را با زمین دور و اطراف آن بگیرد و به نقطه‌ای دور از ابراهیم در شرق یا غرب عالم پرتاب کند، جبرئیل این کار را انجام می‌داد و یا اگر فرمان می‌داد که ابراهیم را بگیرد و به آسمان ببرد، این کار را انجام می‌داد. (۱)

بر این اساس، بر آنان (دانشمندان فرقه تکفیری) واجب است در قیدهایی که دعای مسئلت را موجب کفر می‌کند، تجدید نظر کنند و بگویند: مسئلت کردنی که موجب شرک می‌شود، این است که انسان از موجودی چیزی بخواهد که جز خدا کسی قادر به انجام آن نباشد و آن موجود هم- زنده باشد یا مرده- از کسانی نباشد که خداوند توان انجام امثال آن کارها را به آنها عنایت کرده است.

از اینجا در مشکل دیگری داخل می‌شویم؛ زیرا این مسئله که خداوند متعال بعضی از بندگان خود را که نزد او از جایگاه والایی برخوردار هستند، بر انجام خوارق عادات قادر می‌کند به سبب اختلاف در صحت و ضعف بعضی از احادیث، مسلمانان درباره آنها

۱- شرح کشف الشبهات، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

ص۸۳

اختلاف نظر دارند. در نهایت، این اختلاف از قبیل اختلاف در بدعت بودنِ کاری یا سنت بودنِ آن کار می‌شود. پس اگر ثابت شد که خداوند، بنده‌ای را قادر به انجام چنین کارهایی کرده است و جواز درخواست از او نیز به دلیل معتبری به اثبات رسید، دیگر این کار، بدعت نخواهد بود، بلکه سنت و جایز است. اگر ثابت نشد که خداوند، بنده‌ای را قادر به انجام چنین کارهایی کرده است یا جواز درخواست از او به دلیل معتبری به اثبات نرسید، چنین عملی، بدعت بوده و از دایره سنت، خارج است. بنابراین، مسئله از بحث توحید و شرک، خارج و به مبحث بدعت و سنت مربوط می‌شود.

حال آیا جایز است به دلیل یک اختلاف نظر که از اختلاف در ارزیابی بعضی از احادیث ریشه می‌گیرد، مسلمانانی را به شرک متهم، و با این اتهام، خون و مال آنها را حلال کنیم؟

چگونه ممکن است مسلمانی را فقط به این دلیل که فکر کرده است حدیثی که قدرت دادن خدا به بعضی بندگان بزرگوار خود را اثبات می‌کند، صحیح است و بر اساس صحت آن حدیث، از آن بنده بزرگوارِ خدا، به دعای مسئلت، چیزی خواسته است- بر فرض که از اصل در صحت آن خبر، اشتباه کرده باشد- به شرک محکوم کنیم؟

انتقال از دعای عبادت به دعای مسئلت؛خروج از بحث الوهیت

اشکال مهمی که در کار این افراد هست، آن است که ابتدا شرک را به دو نوعِ شرک در ربوبیت و شرک در الوهیت تقسیم کرده‌اند و بعد سخن از چیزی می‌گویند که معلوم نیست از نوع اولِ

ص ۸۴

شرك است يا از نوعِ دوم. با اين حال، آن را شـرك به حساب می‌آورند. منظور نيز همان شـرك در دعای مسـئلت است كه اندكی پيش‌تر در باره آن بحث می كرديم.

به عبارت ديگر، شـكی نيست كه يك مسـلمان اگر غير خدا را به دعای عبادت بخواند (يعنی او را بپرستد)، مشرك شمرده می‌شود. بـا اين حال، مشـكل اصـحاب اين رأی آن است كه مـدّعی هسـتند مسـلمانان، بر فرضِ اينكه دعا يكی از برجسـته‌ترين مصـداق‌های عبادت است، به شرك در الوهيت- كه همان شرك در عبادت است- دچار شده‌اند. سپس دعا را به دو بخش دعای عبادت و دعای مسئلت تقسيم كرده‌اند؛ چون ظاهر اين است كه دعای مسئلت از عنوان عبادت خارج است. در اين صورت، لازم است كه بيان كنند به چه دليـل، پس از خـارج بودن دعای مسـئلت از عنوان عبادت، هنوز تحت عنوان شـرك در عبادت باقی است؟ البته آنها برای اين امر دليلی اقامه نكرده، بلكه فقط به اين سخن اكتفا كرده‌اند كه دعای مسئلت را به آنچه جز خدا قادر به انجام آن نباشد، مقيد كنند. روشن است كه اين تقييد به تنهايی نمی‌تواند دعای مسئلت را در شمار عبادات وارد كند.

نتيجه اينكه با خروج دعای مسـئلت از عنوان الوهيت و عبادت و دست‌كم، روشن نبودن اينكه زيرمجموعه كـدام يك از اين دو قرار می گيرد، چگونه می‌توان دعای مسئلت به نزد غير خدا بردن را در عنوان شرك در الوهيت يا شرك در عبادت داخل دانست؟

ص ۸۵

بنابراین، اگر بخواهیم حکم کنیم که دعای مسئلت از غیر خدا (حاجت خواستن از غیر خدا)، شرک است، یا باید با دلیل ثابت کنیم که این نوع دعـا کردن، نوعی از عبـادت است یا بایـد با دلیل و برهان، آن را در بخش دیگر شـرک؛ یعنی شـرک در ربوبیت داخل کنیم. اگر آنان نتوانند هیچ کدام از این دو شقّ را با دلیل اثبات کنند، دعای مسئلت هرگز از موارد شرک نخواهد بود.

اگر اقرار کردنـد که دعای مسـئلت غیر از دعای عبادت است و در عین حال، بـدون اقامه هیچ دلیلی اصـرار داشـتند که تحت عنوان شرک در الوهیت نیز داخل است، به یقین، کاری تعجب‌آور از آنها سر زده است.

آیا دعای مسئلت با قیدِ قدرت نداشتن غیر خدا بر موردِ دعا، به عبادت تبدیل می‌شود؟

گفتیم که آنها برای دعای مسئلتی که شرک می‌دانند، قیدی قرار داده‌اند به این مضمون که آنچه در این دعا

درخواست می‌شود، چیزی باشـد که کسـی جز خدا قادر بر انجام آن نباشد. در این میان، سؤال مهم این است که آیا این قید، دعای مسئلت را به دایره شرک در الوهیت و عبادت برمی‌گرداند و به مجرد این قید، آن دعا به عبادت تبدیل می‌شود؟

در پاسـخ بایـد گفت هرگز چنین نیست، بلکه این دعا، تا وقتی که با قصد خضوعِ عبادی خاص همراه نباشد، هرگز به صـرفِ وجودِ این قید، به بحث عبادت و الوهیت باز نمی‌گردد؛ همان قصد خضوعِ عبادی خاصی که آن را در امثال نماز و دیگر عبادات می‌یابیم. این

ص ۸۶

امر چنان‌که گفتیم، هیچ واقعیت خارجی ندارد و دعای مسئلت در عمل، هرگز عبادتی چون نماز نیست که به قصد قربت و نزدیکی به خـدای متعـال انجـام شود، چنان‌که نماز و روزه و امثال آن را به همین قصـد انجام می‌دهیم. بله، ممکن است در عالم فرض چنین دعایی هم باشد، اما در عالم واقع چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.

دیگر چیزی کـه چنـدان روشـن نیسـت، داخـل دانسـتن دعـای مسـئلت در بحـث شـرک در ربـوبیت است وگرنه آن را در آن بحث می‌آوردند. اگر چنین فرض کنیم که کسـی از غیر خدا دعای مسئلت کند؛ یعنی چیزی بخواهد و این درخواست برآمده از اعتقاد به قـدرت‌های ذاتی آن غیر به‌صورت مسـتقل از قـدرت خـدای متعال و بـدون فرمان او باشـد، ممکن است چنین دعایی در شـرک در ربوبیت هم داخل شود.

بدین ترتیب، معیاری که آنان بر اساس آن، به شـرک کسانی حکم می‌دهند که غیر خدا را به دعای مسئلت بخوانند، از اعتبار ساقط می‌شود. حال جای این پرسش است که این دعاکننده آیا به توحید در الوهیت خللی وارد کرده است یا توحید در ربوبیت؟

این امر را در میان انبوه کلماتشان نمی‌توان مشخص و معین کرد.

شرک بودن دعای مسئلت در یکی از دو فرض

بنـابر آنچه گـذشت، امکـان دخـول دعـای مسـئلت تحت عنوان شـرک را نفی نمی‌کنیم، البته نه به تنهـایی، بلکه تنهـا وقـتی که چیز دیگری بـا دعـای مسـئلت همراه شود که آن چیز، او را به شـرک در ربوبیت یـا الوهیت بکشانـد. عقل به‌طور مسـتقل، به واسـطه آن چیزی

ص ۸۷

که با دعا همراه شده است، به شـرک بودن اصل دعا حکم می‌کند، و این امر هنگامی است که معیارِ یکی از دو نوعِ شـرک، محقَّق شده باشد؛ چه شرک در ربوبیت یا شرک در الوهیت.

پس دعـا وقتی در شـرک ربوبی داخل می‌شود که دعاکننـده معتقـد باشـد این موجود- چه بت باشـد یا هر چیز دیگر- قادر است به صورت مستقل از خداوند و در عرض قدرت ذات مقدس خداوندی، حاجات او را برآورد و این بدون شک، شرک است. پس اگر کسـی از غیر خدا چیزی بخواهد که تنها خداوند متعال قادر بر انجام آن است و معتقدباشد آن غیر بدون اینکه خدا قدرت انجام آن کار را به او عنایت فرموده باشـد و تنها با قدرت ذاتی خود و مسـتقل از خدا توان انجام خواسـته او را دارد، مشـرک در ربوبیت شده است. در حقیقت، این نفسِ دعـای مسـئلت نیست که سـبب شـرک می‌شـود، بلکه اعتقـادِ درخواست‌کننـده (دعاکننـده) است که به شرک بازمی‌گردد، آن هم شرک در ربوبیت، نه شرک در الوهیت.

این حقیقتی است که قرآن کریم به صـراحت بر آن دلالت دارد و قیدی که برای شرک در دعای مسئلت آوردیم که همان اعتقاد به ربوبیت ذاتی و مستقلّ از خدا برای مَدعُوّ (آنکه حاجت از او خواسته می‌شود) است، در این آیه به صراحت بیان شده است:

أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَ الأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ (آل‌عمران: ۴۹)

من از گِل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم. آنگاه در آن

ص۸۸

می‌دمم. پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می گردانم.
از این آیه کریمه پیداست که مقید کردن قدرت‌های خارق‌العاده به اذن و فرمان خدا؛ یعنی به اینکه خدا آن شخص را بر انجام آن کار توانا کند و او از خود هیچ استقلالی نداشته باشد، سبب اساسی آلوده نشدنِ درخواست و دعا به شرک است. در نتیجه، اگر اعتقاد به توانایی انجام کارهای خارق العاده به وسیله آن‌کس که از او درخواست شده است، به اجازه و فرمان خدا مقید نباشد، شرک در ربوبیت اتفاق می‌افتد، همچنان‌که اگر به مستقل بودن آن شخص در برآوردن حاجت‌ها معتقد شود.
بنابر آنچه گذشت، صحیح این است که گفته شود: یکی از مصداق‌های شرک در ربوبیت این است که کسی برآورده شدن حاجت خود را از موجودی غیر از خدای متعال طلب کند و معتقد باشد آن کس به خودی خود و حتی بدون اجازه و فرمان خدا قادر به برآوردن حاجت اوست. اگر معتقد شد که برآورده شدن حاجت او به دست آن شخص، با اجازه و فرمان خداست- چنان‌که در مثال حضرت عیسی (ع) بود- این انسان، به شرک ربوبیت مشرک نشده است؛ چون او معتقد است که خالق مدبّر، خداوند متعال است و مسیح تنها بنده‌ای از بندگان خداست که خداوند متعال قدرت انجام دادن برخی کارهای خارق‌العاده را به او عنایت فرموده است و این اصلا شرک نیست. حتی اگر از او درخواست کند که همان کار خارق‌العاده‌ای را انجام دهد که در اصل، کسی جز خدا قادر بر انجام آن نیست.

ص۸۹

اگر چنین شخصی در تشخیص خود به دلیل معتبری تکیه نکرده باشد یا به اشتباه، بر دلیل باطلی تکیه کرده و آن را صحیح پنداشته باشد، ممکن است در دام بدعت اسیر شود؛ چنان‌که از طرفی هم ممکن است که با دلالت دلیل صحیح بر ثبوت چنین کرامتی، برای یکی از بندگان مقرّب خدا به واقع دست یافته باشد؛ همان‌گونه که آیات کریمه، این مقام را برای حضرت عیسی (ع) اثبات کرده است.

دعای مسئلت ممکن است در عنوان شرک در الوهیت نیز داخل شود و این وقتی است که دعا با قصد عبادی خاص همراه شود؛ یعنی شخص دعاکننده، دعا و درخواست خود را عبادت و پرستش طرف مقابل بپندارد مانند نماز و روزه که انسان با عمل به آنها به خدا نزدیک می‌شود، او نیز با این دعا و درخواست، طرف مقابل را عبادت می‌کند و این بسیار بعید است. در میان افراد بشر کسی را نیافتیم که دعای مسئلت و درخواست را عبادت به حساب آورد، چه رسد به اینکه مسلمانان این کار را انجام دهند.

توحید و شرک با عقل شناخته می‌شود و روایات در آن راهی ندارد

حقیقت در این نکته نهفته است که عقل به خودی خود بطلان اعتقاد به وجود خدایان دیگر به همراه خداوند متعال را که به‌طور مستقل در جهان هستی تأثیر داشته باشند، درک می‌کند و این همان شرک در ربوبیت است؛ چه اینکه عقل به‌طور مستقل درک می‌کند که اگر انسان در عبادات خود، غیر خدا را قصد کند، این کار هم باطل است و این همان شرک در الوهیت است.

ص ۹۰

بنابراین، اگر عقل، تحققِ معیار شرکِ اکبر را در موردی درک کرد- چه شرک در ربوبیت باشد یا شرک در الوهیت- ممکن نیست یک نصّ شرعی بخواهد آن شرک را مجاز بشمارد. خداوند در قرآن کریم نیز در این زمینه می‌فرماید:

وَ لا یَأْمُرَکُمْ أنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْباباً أ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ

إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (آل‌عمران: ۸۰)

و شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده‌اید [باز] شما را به کفر وامی‌دارد؟.

اگر عقلِ مستقل درک کرد که معیار شرک- چه شرک در الوهیت و چه شرک در ربوبیت- در موردی محقق نیست، نصّ شرعی نمی‌تواند آن را شرک قرار دهد.

در امثال موردِ ما هم اگر عقلِ مستقل حکم کرد که دعای مسئلت به هیچ وجه شرک نیست، ممکن نیست بعد از این حکم عقل، یک دلیل یا نصّ شرعی بیاید و آن را در موردی که مدعوّ بر انجام دادن آن قادر نیست؛ شرک بدانند و در موردی که بر آن قدرت دارد، شرک نداند. اگر عقلِ مستقل حکم کرد که دعای مسئلت شرک است، ممکن نیست دلیل دیگری بیاید و آن را در مواردی که مدعوّ قادر بر انجام دادن آن است، جایز بداند، چنان‌که در دعای عبادت چنین است و تا زمانی که عقلِ مستقل بر شرک بودنِ آن اصرار دارد، در هیچ حالتی ممکن نیست شرع آن را جایز بداند.

دو تذکّر ضروری

اشاره

ص ۹۱

تذکّر اول – شفاعت ربطی به شرک ندارد

گاه ممکن است بعضی تصور کنند که به شفاعت گرفتن، از موجبات شرک شمرده می‌شود، چنان‌که در سخن خدای تعالی آمده است:

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ (یونس: ۱۸)

و به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد. و می گویند: «اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند.

و دیگر سخن خدای متعال که فرمود:

وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللَّهِ زُلْفی (زمر: ۳)

و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که:] ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند.

باید دانست اعتقاد به شفاعت از امور مسلّم دین حنیف اسلام به شمار می‌آید. قرآن کریم نیز در چندین آیه، عقیده به شفاعت را بیان داشته است؛ از جمله:

یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا (طه: ۱۰۹)

در آن روز، شفاعت [به کسی] سود نبخشد، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید.

ص ۹۲

همچنین در باره شفاعت کردن فرشتگان می‌فرماید:

یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ (انبیا: ۲۸)

آنچه را فراروی آنان و آنچه را پشت سرشان است، می‌داند و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند و خود از بیم او هراسانند.

به این ترتیب، روشن می‌شود که اعتقاد به شفاعت، هیچ ارتباطی به شرک ندارد.

اما درباره این آیات شریفه که به آن استدلال کرده‌اند: وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ و وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللَّهِ زُلْفی باید گفت شرکی که نزد آنها ایجاد شده بود، از ناحیه اعتقادِ آنان به شفاعت نبوده بلکه به دلیل پرستش موجوداتی غیر از خداوند متعال بود. شفاعتی که در این دو آیه از آن سخن به میان آمده است، اعتقاد آن مردم درباره کسانی است که گمان می‌کردند فرزندان خدا هستند و امری زاید بر عبادت آنها بوده است؛ چون آنها خیال می‌کردند اگر فرزندان خدا را عبادت کنند و آنها را گرامی بدارند، با این کار، به خدای بزرگ یا خدای پدر نزدیک می‌شوند و رضایت او را جلب کنند. سپس این کار موجب قبول شفاعت آن خدایان نزد خدای بزرگ‌تر در به‌کارگیری قدرت‌هایی می‌شود که مخصوص خدای بزرگ است. این دو آیه اصلًا ناظر به روابط دیگری نیست که آنها با آن خدایان داشته‌اند؛ کارهایی از قبیل حاجت خواستن از

ص۹۳

آنها با این اعتقاد که آنها را در کارهایی که به خدای بزرگ‌تر اختصاص ندارد، به خودی خود و مستقل از آن خدا، قادر به رساندن سود و زیان می‌دانستند.

تذکر دوم: توسل ربطی به شرک ندارد

حقیقت توسل این است که بنده به خدا توجه کند و او را بخواند و در دعای خود، صفات بلند و والای خداوند را ذکر کند که به برآورده شدن حاجتش مربوط می‌شود، مانند وسعت دامنه رحمت و آمرزش خدا و به چنین صفاتی متوسل شود. گاه نیز به جایگاه خاصی که پیامبران و صالحان نزد خدای متعال دارند، توسل می‌جوید. در صحیح بخاری آمده است که عمر بن خطاب به عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اکرم (ص) توسل پیدا کرده و گفته است: «خداوندا، پیش از این به پیامبرت متوسل می‌شدیم و تو ما را سیراب می‌کردی. حال به عموی پیامبرت توسل می‌جوییم؛ ما را سیراب کن».(۱)

بنابراین، دست یازیدن به وسایلی که موجب قرب و نزدیکی به خدای متعال می‌شود، از بدیهیات و مسلّمات دین است. خداوند عزوجل عباداتی را به ما آموخته و کارهایی را برای ما تشریع فرموده است که با انجام دادن آنها به او نزدیک می‌شویم که با یک عبارت کلی در قرآن کریم از آنها سخن گفته است:

۱- «اللّهُمَ إنَّا کُنَّا نَتَوَسَّلُ إلَیْکَ بِنَبِیِّنَا فَتُسْقِینَا، وَإنَّا نَتَوَسَّلُ إلَیْکَ بِعَمِّ نَبِیِّنَا فَاسْقِنَا». صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۲.

ص ۹۴

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (مائده: ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و وسیله‌ای برای تقرب به او بجویید و در راهش، جهاد کنید. باشد که رستگار شوید.

از جمله این وسایل، نماز، روزه، حج، بوسیدن حجرالاسود، بار سفر بستن به مساجد سه‌گانه و زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) و دعا کردن در کنار قبر آن حضرت است. خداوند متعال، خواندن پیامبر اکرم (ص) در هر مکانی را برای ما تشریع فرموده، بلکه سلام بر آن حضرت را در هر کجا باشیم، برای ما امری مشروع دانسته است.

هر مسلمانی می‌تواند با سلام کردن به خاتم رسولان (ص) و به دست آوردن پاسخ آن حضرت، وسیله‌ای برای نزدیکی خود به خدا فراهم کند؛ زیرا روح آن حضرت- چنان‌که در حدیث صحیحی که قبلًا بیان کردیم- به بدن مبارکش باز می‌گردد و جواب سلام را خواهد داد.

همه این کارها موجب نزدیکی انسان به خداست و در توحید ریشه دارد و هیچ ارتباطی به شرک پیدا نمی‌کند، مگر اینکه این توسل‌کننده قصد کند رسول خدا (ص) یا آن صاحب قبر را بپرستد و عبادت کند و این چیزی است که هیچ مسلمانی که به شهادتین اقرار دارد، در دام آن نخواهد افتاد.

ممکن است این توسل‌ها به بحث سنت و بدعت ربط پیدا کند؛ یعنی هر توسلی که از نظر شرعی به اثبات رسید، سنت است و هر

ص۹۵

توسلی که از نظر شرعی، ثابت نشد، بدعت محسوب می‌شود. در هر حال، چه از نظر شرعی، ثابت شده باشد یا ثابت نشده باشد، هرگز نمی‌توان آن را در بحث توحید و شرک داخل کرد.

«ابن تیمیه» در اینجا عبارت جامعی دارد که بر ارتباط نداشتن بحث شفاعت و توسل به شرک و توحید صراحت دارد وی در کتاب خود «قاعده جلیله فی التوسل والوسیله» می‌نویسد:

علمای اسلام و ائمه دین، دعاهای شرعیه‌را بیان داشته و دعاهایی را که بدعت است، ترک کرده‌اند. پس شایسته است از این روش پیروی شود. این باب دارای سه مرتبه است:

اول- اینکه غیر خدا را چه از انبیا یا صالحان باشد، درحالی‌که مرده یا غایب است، بخوانند و بگویند: ای سرور، ای فلانی مرا دریاب ... یا بر دشمنم پیروز کن ... اینها همه شرک است و بسیاری از مردم در قسمتی از آن واقع می‌شوند.

دوم- اینکه به مرده یا غایبی از انبیا و صالحان گفته شود: نزد پروردگارت برای ما دعا کن یا فلان چیز را برای ما از خدا بخواه ...، هیچ عالمی شک نمی‌کند که این مرحله هم جایز نیست و از بدعت‌هایی محسوب می‌شود که هیچ کس از گذشتگان امت به آن عمل نمی‌کردند ....

سوم- اینکه گفته شود خدایا، تو را به فلان کس یا به مقام فلان کس قسم می‌دهم و امثال اینها که گفتیم امثال ابوحنیفه و ابویوسف و دیگران آن را نهی شده دانسته‌اند و نیز گفتیم که مشهور نیست چنین عملی از صحابه سر زده باشد .... (۱)

۱- قاعدهٔجلیلهٔ فی التوسل والوسیلهٔ، صص ۱۶۴- ۱۶۸.

چنان‌که دیدید، «ابن تیمیه» تنها یک قسمت را که خواندن میت به صورت مستقیم باشد که گویا او را قادر بر برآوردن حوایج بدانند، موجب شرک دانسته است. دو احتمال دیگر یعنی طلب شفاعت از غیر خدا در مرتبه دوم و توسل جستن به مقام و منزلت کسی نزد خدا در مرتبه سوم را در بحث بدعت و سنت داخل می‌داند. نخستین احتمال را قطعاً بدعت می‌شمارد، ولی در بدعت بودن دومی تردید کرده است.

سخن پایانی امیدوارم نهادهای دست اندرکار آموزش و پرورش جوانان در مدارس، به خطرناك بودن این گونه افکار که اینک در کتاب‌های درسی آنان وجود دارد، التفات پیدا کنند و به سرعت و بدون اتلاف وقت، آنها را حذف کنند و به آرا و نظرهای نادِر و باطلِ و کسانی که پشت این افکار ایستاده‌اند، گوش نسپارند. چه خوب است شیوه ما در زندگی بر اساس میانه‌روی، شنیدن نظرهای طرف مقابل، تحمل مخالف و انتشار دوستی و محبّت میان مسلمانان باشد. این است خیری که باید نسل‌های آینده را بر اساس آن تربیت کرد؛ زیرا آنان خشت‌های وطن صلح و محبت هستند.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».